

روز جهانی آزادی مطبوعات؛ 'روزنامه نگاران دربند ایرانی را آزاد کنید'

فدراسیون بین المللی روزنامه نگاران و گزارشگران بدون مرز
دوشنبه ۱۳ اردیبهشت ۱۳۸۹ - ۳ می ۲۰۱۰

فدراسیون بین المللی روزنامه نگاران از اعضا خواسته با ارسال کارت پستال الکترونیک از آقای احمدی نژاد بخواهند روزنامه نگاران زندانی را آزاد کند فدراسیون بین المللی روزنامه نگاران و گزارشگران بدون مرز که دو سازمان عمده بین المللی مدافع حقوق روزنامه نگاران هستند، بار دیگر از محدودیت رسانه ها در ایران و ادامه فشار دولت بر کارکنان آن انتقاد کرده اند.

فدراسیون بین المللی روزنامه نگاران در بیانیه ای که به مناسبت سوم ماه مه، روز بین المللی آزادی مطبوعات، منتشر کرده است از ادامه حبس ۳۵ روزنامه نگار ایرانی و پلمب دفتر انجمن صنفی روزنامه نگاران ایران انتقاد کرده است. این بیانیه به نقل از جیم بوملها، رئیس این فدراسیون نوشته است: "یورش دولت به رسانه ها در ایران از زمان برگزاری انتخابات ریاست جمهوری سال گذشته بی امان ادامه داشته است." آقای بوملها افزود: "در پی اعتراض عمومی به رژیم، حکومت (ایران) سعی کرده است رسانه های مستقل را سرکوب کند و همه ارتباطات را با جهان خارج قطع کند." فدراسیون بین المللی روزنامه نگاران از همه سازمان های ملی عضو و اعضای خود خواسته است با ارسال یک کارت الکترونیک به محمود احمدی نژاد، از او بخواهند ترتیب آزادی همه روزنامه نگاران و فک پلمب انجمن صنفی روزنامه نگاران ایران را فراهم کند. تصویر در پلمب شده انجمن صنفی روزنامه نگاران ایران و بدترالسادات مفیدی، دبیر زندانی شده این انجمن بر روی این کارت الکترونیک دیده می شود. همزمان، گزارشگران بدون مرز در گزارشی که به مناسبت روز بین المللی آزادی مطبوعات منتشر کرده است، نام محمود احمدی نژاد را در فهرست "بدترین دشمنان مطبوعات" قرار داده است. نام شانزده رئیس دولت دیگر مانند روسای جمهوری چین، کوبا و رواندا و نخست وزیر روسیه نیز در این فهرست به چشم می خورد. این فهرست شامل نام سازمان های

شبه نظامی و رهبران دینی محدودکننده مطبوعات نیز هست و برای نخستین بار نام ملاعمر، رهبر طالبان در افغانستان نیز در آن به چشم می خورد. این گزارش می نویسد: "این دشمنان آزادی مطبوعات از قدرت سانسور، حبس، آدم ربایی، شکنجه و از همه بدتر، قتل (روزنامه نگاران) برخوردار هستند." به گفته گزارشگران بدون مرز، نه روزنامه نگار در سال ۲۰۱۰ در سراسر جهان کشته شده اند و سیصد تن نیز در زندان هستند. گزارشگران بدون مرز پیش تر از ایران به عنوان بزرگترین زندان برای روزنامه نگاران نام برده بود.

آزادی ای خجسته آزادی!

روز 3 مه روز جهانی آزادی مطبوعات است

دوشنبه ۱۳ اردیبهشت ۱۳۸۹ - ۳ می ۲۰۱۰
تبجا - جنبش جمهوری خواهان دموکرات لائیک ایران- هانوفر

درچنین روزی برای مردم میهن ما و برای بسیاری از مردم جهان کنونی، هنوز این کلام زیبا و پرارزش نه تنها نمود خارجی ندارد که درست ضد آن حاکم بر سرنوشت مردم این بخش از جهان است.

در میهن ما از دیر ایام چنین حقی نه تنها وجود نداشته که بسیار بد "یمن" بوده، زیر احکام چه درسلسله های پیشین سلطنتی و چه در دوران پهلوی ها به شدت با آزادی مطبوعات و قلم با هر پیشوندی مخالف بودند و چه بسیار روزنامه نگاران و قلمزنان مانند عشقی و فرخی یزدی را به قتل رساندند و یا لب دوختند، هم امروزه میهن ما بعنوان یکی از چند الگوی ضد آزادی مطبوعات و قلم است و ایران بزرگترین زندان روزنامه نگاران و خبرنگاران و سایر دست اندر کاران مطبوعات بوده و هست.

آزادی مطبوعات و رسانه ها آرزوی دیرینه نه تنها نخبگان و قشر روشنفکری، بلکه امروزه یکی از پایه ای ترین خواسته های عمومی است و از این رو است که ما با امید به

سرنگونی جمهوری اسلامی بعنوان یکی از بزرگترین زندانبانان مطبوعاتی و روزنامه نگاران خواستار آزادی واقعی مطبوعات و دست

اندر کاران روزنامه ها و هر نوع قلمزنی هستیم در یک جامعه سالم، مطبوعات چشم بینای جامعه هستند. اگر در دولت مردان و کارچرخانان سیاسی فساد مشاهده شود این مطبوعات هستند که به عنوان چشم و گوش جامعه این فساد را افشاء کرده و از گسترش آن در میان دولتمردان جلوگیری مینمایند. لذا مطبوعات بعنوان سنگری برای دفاع از منافع ملی یکی از مهمترین ارکان جامعه مدنی است که ما ایرانیان سالهاست از آن محرومیم.

زنده باد آزادی اندیشه، بیان، قلم، مطبوعات و

داستان یک تجاوز

به مناسبت روز معلم

منبع: اخبار روز

یکشنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۹ - ۲ می ۲۰۱۰

خانم بهاره ی مقامی معلم مدرسه ی کودکان که در جریان اعتراضات بعد از انتخابات، توسط نیروهای حکومت دستگیر و سپس از سوی حسین طائب فرمانده ی وقت بسیج مورد تجاوز قرار گرفت، به مناسبت روز معلم شرحی از اتفاقاتی که در زمان دستگیری بر او گذشته، نوشته است ...

به مناسبت روز معلم

در بلندای اندیشه و در اندیشه ای بلند بود که حافظ گفت آن یار کز او گشت سر دار بلند... جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد. حال پس از گذشت صدها سال از این اوج به چنان حسی رسیده ایم که رئیس دولتمان - که باید دولتمرد باشد - مخالفین را بزغاله می خواند و گویندگان اسرار را نه تنها بر سر دار سربلند نمی کند، که در کنج سردابه ها و دخمه های ننگین حرص و هوس به داغی می آلود که دیگر سری برای بلند کردن باقی نمی ماند. سر می ماند، اما جان گویی که از درون جسم رخت بر بسته است. حالا برای سر بلند کردن عبور از دیوار های سترگ فرهنگی پوسیده و متعصب لازم است. از همه سوی پیام های هم وطنانم را می شنوم که می گویند بهاره سر بلند کن، آری، از

بیرون گود گفتنش آسان است... همین پیام های روح بخش بود اما که مرا به زندگی باز گرداند، زندگی قبلیم نه، یک زندگی جدید، با یک هدف جدید و برای فردایی جدید. نه تکرار وهم آلود قرنهای تبعیض و استبداد و سرکوب. جان اما دیگر برایم آنقدرها عزیز نیست، می دانم آنقدر فریادم تکثیر شده است که خاموشی نمی پذیرد. در ماه هایی که گذشت بارها آرزوی مرگ کردم، جانم را هم اگر بگیرند به آرزویم رسانده اند، پس می گویم، می گویم چرا که من دیگر شکست ناپذیرم، تبدیل به صدایی شده ام که از هزاران حنجره فریاد می شود، هم میهنم، پروازم را به خاطر بسپار. از حسین می نویسم.

دقت کرده اید که در فیلمها و سریالهای جمهوری اسلامی نام شخصیت جنایتکار و قاچاقچی فیلم همیشه کامبیز است، یا کورش یا جمشید؟ و در مقابل شخصیت مثبت و نجات دهنده همیشه حسین است، یا علی، یا محمد، ترجیحاً ملقب به حاجی و سید؟ در سرگذشت من اما نقشها جابجا شده بود، حسین قصه ی غصه ی من، مرا به گور عشق و امید هدایت کرد. گویی دری از درهای جهنم باز شده بود و موجودی که انگار تجسم هر آنچه زشت و کریه است و منفور پا به جهان گذاشته بود. کوهی از نفرت و توحش که در لباس مردی روحانی به نماز ایستاده بود، و دقایقی پس از پایان نماز در بستر خونین دختری هراسان به تجاوز نشسته... نامش را نمی دانستم، عکسش را که در اینترنت دیدم او را شناختم، کابوس شبان و روزهایم را. صورت پوشیده از ریشش را و نفرین ابدی چشموهای هرزه اش را. عبا ی متعفن و خیس از عرق تابستانش را. حسین طائب را.

گفت دانشجوی کجایی؟ گفتم دانشجوی دانشگاه تربیت معلم بوده ام، حالا هم درس تمام شده و کار می کنم، معلم. گفت به دستور کی به خیابان آمدی؟ لیدرت کی بوده؟ گفتم هیچ کس، لیدر نداشتم. پاسخ دست سنگینش بود که پشت سرم فرود آمد، صورتم خورد به میز مقابل و صدای دندانهایم را شنیدم که ریخت توی دهنم. خودش ماها را انتخاب کرده بود، من و هشت دختر دیگر را، از میان گروه ۳۰-۴۰ نفری بازداشت شدگان. نمی دانم بر چه اساسی انتخاب می کرد، هیچ کدام از ما فعال سیاسی نبودیم. ما را جدا کرد و برد به یک بند. گویا در زندان خیابان سئول در قرارگاه ثارالله بودیم، این را از روی شرح حال های دیگرانی که آنجا بوده اند می گویم، چون همه ی ما را وقتی گرفتند چشم بند زدند و با ماشین های سیاه رنگی بردند. همین را می دانم که در زیر زمین بودیم. بعد از حدود یک شبانه روز سرگردانی و بی خبری به بندمان آمد. آمد و یکی از ما را که دختر زیبا و

مهربانی به اسم مهسا بود همراه برد. تا بحال شده پرنده کوچکی را در دست بگیرید و ببینید که قلبش چقدر تند می زند؟ قلب مهسا همان طور می طپید. فکر کردیم شاید می خواهند آزادش کنند، یا شاید خانواده اش آمده اند دنبالش، شاید وثیقه بگذارند و ببرندش. هیچ کس نمی دانست که چه سرنوشتی در انتظار است. یکی از دختران همبند که شوخ طبع و سرخوش بود سعی می کرد که جوک بگوید و بقیه را بخنداند و حال و هوا را کمی عوض کند. همه اما از بی خبری و انتظار در عذاب بودند. ناگهان صدای ضجه جگرخراش مهسا بلند شد. صدای فریاد او آنقدر جانسوز بود که همه ما را در جا میخکوب کرد. همه در سکوت و بهت و ناباوری به هم خیره شدند. رعب و وحشت بر تن همه مان سایه انداخته بود، دیگر کسی جوک نگفت، دیگر کسی نخندید، مهسا را دیگر ندیدم...

یادآوری این صحنه ها هنوز هم برای من سهمگین است، هنوز هم نگاه آخر او را به خاطر دارم، هنوز هم صدایش در گوشم می پیچد، با این حال در نهایت نا امیدی می نویسم مهسا جان، اگر هستی و این را می خوانی از خودت پیغامی بده. بگو که هستی، بگو که زنده ای.

حسین پس از اینکه بازجویی!! را تمام کرد مرا به دست دو زندانبان بی صبری که دم در مراقب بودند سپارد تا آنها هم به من تفهیم اتهام کنند و محاکمه و حکم، همه را یک جا برگزار کرده باشند. چه بودم برایشان؟ غنیمت جنگی؟! اما کدام جنگ؟ واجب القتل؟! اما به کدامین جرم؟ مفسد فی الارض؟! برای معلمی؟ خس و خاشاک؟! آری، من خسی بودم در چشم تنگ نظر و متعصب و ذهن متوحش و هرزه ی آنان...

دست در دست هم دهیم به مهر
میهن خویش را کنیم آباد
یار و غمخوار یکدگر باشیم
تا بمانیم خرم و آزاد

شعری ساده و کودکانه، که شاید باید بیشتر بخوانیمش. یک سال پیش در چنین روزی وارد کلاس درس که شدم بوی گل به استقبال آمد. نوگلان کوچکم را دیدم که هر یک شاخه گلی در دست داشتند و لبخندی به لب. در یک لحظه عالمی را سیر کردم، آینده ی این ۳۲ غنچه ی زیبا را دیدم که هر کدام برای خودشان دختر خانمی شده اند و شاهدهی یا مادری یا مدیری. در همه وجودم لبخند شکفت و شادی غنچه کرد. این دومین سالی بود که روز معلم را به عنوان یک معلم تجربه

می کردم، و امسال سومین سال است...امسال اما کلاسم خالیست، از لبخند و غنچه و شکوفه خبری نیست. از خوابی شیرین برخاسته ام انگار، گلستان ایرانم را می بینم که از سیاهی، به لجنزاری مانند است، ابرهای تباهی را می بینم که جلوی نور مهرآمیز خورشید ایرانم را گرفته اند و به شهود و ادراک و آزادی اجازه عرض اندام نمی دهند... آری این دیار سخت به آموزگاران نیازمند است، چرا که در نور معرفت است که لجنزار رنگ می بازد و بهار شکوفه می کند.

بهاره مقامی

۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۹

با یک «کلمه» مسئله پایان نمی‌یابد

احمد آزاد

یکشنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۹ - ۲ می ۲۰۱۰

گذشته سازمان اکثریت و بویژه سیاست این سازمان در قبال حکومت اسلامی در چند سال اول بعد از انقلاب، سیاست «شکوفائی جمهوری اسلامی»، از جمله بحث‌هایی است که هر از چندگاه و بدلائل گوناگون، از بیرون یا درون این سازمان طرح شده و جمعی به آن می‌پردازند. علت این امر قبل از هر چیز در آن است که سازمان اکثریت تا کنون نتوانسته بطور جدی و ریشه‌ای به نقد آن دوران نشسته و یکبار برای همیشه با بررسی علل اتخاذ آن سیاستها و تبعات آنها، با گذشته خود تعیین تکلیف کرده و از تکرار این بحث جلوگیری کند.

اخیرا این بحث مجددا از سوی آقایان فرخ نگهدار و بهزاد کریمی طرح شده است. فرخ نگهدار ظاهرا با مناسب دیدن شرائط این روزها، طی مقاله‌ای به بررسی سیاستهای آن زمان سازمان اکثریت پرداخته و همان ارزیابی‌ها و نتیجه‌گیری‌های همیشگی خود در دفاع از عملکرد و توجیه سیاست سازمان اکثریت در آن سالها را ارائه داده است. بهزاد کریمی در مقاله‌ای با عنوان «یک کلمه» (سایت اخبار روز) به این نوشته فرخ نگهدار برخورد کرده و ضمن نقد شیوه رویکرد فرخ به گذشته این سازمان، تلاش کرده تا به سبک خود پاسخی به انتقادات بدهد.

من در این نوشته به مقاله فرخ نگهدار نمی‌پردازم. به نوشته بهزاد کریمی خواهم پرداخت و بررسی دو نکته اساسی که جانمایه مقاله وی است: یکی اصرار بر این که سازمان اکثریت گذشته خود را بررسی انتقادی کرده، موضوع خاتمه یافته است و تنها «پوزش»خواهی باقی مانده و بس، و دومی، گله‌مندی از دیگران که نمی‌خواهند بپذیرند که سازمان اکثریت از خود انتقاد کرده است و بی‌دلیل با این سازمان خصومت می‌ورزند. به این ترتیب درپس این مظلوم نمائی، سازمان اکثریت از پاسخگویی به انتقاداتی که از سیاست‌های روز این سازمان در طول بیش از دو دهه اخیر شده است، می‌گریزد.

نقد ریشه‌ای یا رفع تکلیف؟

بهزاد کریمی در مقاله خود در ابتدا به فرخ نگهدار انتقاد می‌کند که علیرغم گذشت سال‌ها و علیرغم پذیرش خطاکاری این سازمان در اتخاذ سیاست «شکوفایی جمهوری اسلامی» در فاصله سالهای ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۱، از سوی پلنوم کمیته مرکزی سال ۱۳۶۵ و نخستین کنگره در سال ۱۳۶۹، همچنان تلاش می‌کند تا آن سیاست را توجیه کرده و بر آن سرپوش گذارد. سپس خود وی می‌گوید که این کار درست نیست و باید با روشنی کامل و با یک کلمه «پوزش»، از همه و همه چیز عذرخواهی کرد. باید پذیرفت که بیان این نکته خود یک گام مثبت از سوی یکی از کادرهای قدیمی سازمان اکثریت است و بسیار نیکو! اما آیا صرفاً گفتن یک کلمه «پوزش» کافی است؟ این درست مثل آن می‌ماند که کسی در خیابان کشیده‌ای به گوش شما بزند و سپس بگوید «بخشید» و راهش را بگیرد و برود!!

به این یک «کلمه» نقد نمی‌گویند، این رفع تکلیف است. نقد باید ریشه مسئله را بشکافد و به پرسش‌ها پاسخ دهد. بطور مثال چگونه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، با پیشینه انقلابی و اصولی که به آنها باور داشت و از جمله باور به «حفظ استقلال» خود، که سرسوزنی سازگاری با سیاست «شکوفایی جمهوری اسلامی» نداشت، به راه سیاست همگامی با قدرت حاکم کشیده شد؟ چگونه در سازمانی که همیشه گرانیگاه تحولات جامعه در جنبشهای اجتماعی، بین مردم و در تغییرات رادیکال جستجو می‌شد، ناگهان چشم به دست حکومت مذهبی دوخته شد تا با شکوفایی‌اش، جامعه ایران به سمت تحولات دمکراتیک و بهروزی هدایت شود؟ نقش حزب توده ایران در این تحولات نظری چه بود؟ تاثیرات این تغییرات در سازمان اکثریت چه بود و تا کی ادامه یافت و آیا از بین رفت یا نه؟ و

نگاهی به اسناد پلنوم وسیع ۱۳۶۵ و کنگره اول سازمان اکثریت نشان

می‌دهد که «نقد گذشته» یک بررسی انتقادی ریشه‌ای از علل اتخاذ این سیاست، عمق نفوذ آن و اثرات بعدی آن نبوده، بلکه در آن پلنوم و کنگره اول این سازمان، سیاست «شکوفایی جمهوری اسلامی» صرفاً از سوی شرکت‌کنندگان رد شده است. اینان پذیرفتند که این سیاست نادرست بوده و سیاستی دیگر باید، ولی به نقد ریشه‌ای این سیاست نپرداختند. در گزارش طولانی و مفصل پلنوم وسیع، که به تحلیل روند تحولات جامعه ایران از زمان انقلاب بهمن ۱۳۵۷ تا زمان تشکیل پلنوم می‌پردازد، تنها در بخشی که اختصاص به ارزیابی روندها از زمان پیروزی انقلاب تا پلنوم دوم دارد، به مسئله سیاستهای سازمان اکثریت در قبال حکومت اسلامی اشاره شده است، و در لابلای جملات طولانی، ضمن نقد ضمنی به سیاست‌های خود، بیشتر به این می‌پردازند که چه باید میکردند. در این بخش، گزارش تلویحا می‌پذیرد که با آغاز جنگ و «تاثیر سیاست حمایت رژیم در جنگ و یک رشته عوامل دیگر مشی سازمان به خطاهایی جدی آلوده شد و در پایان این دوره انحراف به راست در خط مشی سیاسی سازمان پدیدار شد» (گزارش پلنوم وسیع ص ۴۶- اسناد آرشیو سازمان اکثریت- سایت آرشیو اسناد اپوزیسیون ایران). اما همزمان و در لابلای این تحلیل، مدالهایی هم به خود داده‌اند و از جمله «مبارزه با کلان سرمایه‌داران و بزرگ مالکان» و «پشتیبانی از حکومت و رهبری خمینی با مبارزه سازمان در راه طرد جناح راستگرا همراه بود» (همانجا ص ۴۸) و مواردی از این دست بدون آن که کوچکترین اشاره‌ای به علل اتخاذ چنین سیاست‌هایی بشود. از آن جالب‌تر انتقاد از سیاست گذشته در کنگره اول سازمان اکثریت است. در بخش اسناد کنگره اول سازمان اکثریت (سایت آرشیو اسناد اپوزیسیون)، گزارشی از اسناد مصوب کنگره آمده است. در بخش قطعنامه‌ها، قطعنامه‌ای با عنوان «بررسی اجمالی خطاهای سازمان در دهه اخیر» به تصویب کنگره رسیده است. در این قطعنامه (که ظاهراً سند سنگ بنای ادعای اکثریت مبنی بر انتقاد از خود است) تنها یک پاراگراف به مسئله «سیاست شکوفایی جمهوری اسلامی» می‌پردازد. در این پاراگراف آمده است: «کنگره سیاست و برنامه سازمان در راه شکوفایی جمهوری اسلامی را به جهت تقابل آن با دموکراتیسم پیشرفت و تجدد، بزرگترین خطای سیاسی سازمان ارزیابی می‌کند. این سیاست و برنامه محصول بینشی بود که جهان را به دو جبهه تقسیم میکرد و با توجه به ضد امپریالیسم ارتجاعی رژیم خمینی که آن زمان این گونه تصور نمیشد ادامه حیات آن را به سود مردم ایران به سود یک جبهه و به طور مشخص اردوگاه سوسیالیسم ارزیابی می‌کرد. در تدوین این مشی به منافع و نیازهای عاجل مردم ایران توجه نشد. بی‌اعتنائی به دموکراسی و عدم شناخت دستگاه روحانیت، از جمله عوامل موثر در

شکلگیری این سیاست و برنامه بودند. سیاست شکوفاسازی جمهوری اسلامی به سود رژیم و برضد منافع ملت ایران بود. این مشی ضربات بسیار سختی به اعتبار جنبش فدایی، جنبش دمکراتیک و حقلطلبانه مردم ایران، و بویژه خلق کرد و ترکمن وارد ساخت و موجب اتخاذ سیاست‌های ستیزه‌جویانه و خصمانه نسبت به دیگر نیروها و فعالان جنبش گشت. کنگره این سیاست را محکوم می‌کند و مسئولیت اصلی آن را متوجه رهبران وقت سازمان می‌داند.» (اسناد کنگره های سازمان اکثریت-کنگره اول- ۲۲). تمام بضاعت اکثریت در ارائه نقد گذشته خود به همین دو سند، یا بهتر است گفته شود به چند پاراگراف، ختم می‌شود و بس. بدون هیچ تحلیلی، توضیحی و تمام پاسخ اکثریت به این «بزرگترین خطای سیاسی» همین یک پاراگراف است. بی دلیل نیست که همچنان فرخ نگهدار به خود اجازه می‌دهد تا به راحتی هر زمان که مایل بود همان ارزیابی‌های قدیمی خود را با انشائی جدید تکرار کند.

در کنگره آخر، کنگره یازده که در اوائل فروردین ۱۳۸۸ برگزار شد، مجددا مسئله بررسی گذشته سازمان اکثریت در دستور کار بود و قرار با عنوان «قرار در مورد سیاست سازمان در سالهای ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۲» به تصویب رسید. متن این قرار عبارت بود از: «کنگره از شورای مرکزی آتی در تداوم کار کمیسیون ثبت عملکرد رهبری، می‌خواهد مسئلۀ بررسی و نقد سیاست و عملکرد سازمان در سال‌های نخستین پس از انقلاب را نسبت به جمهوری اسلامی به جهات نظری، برنامه‌ای، سیاسی، حقوقی و سازمانی در دستور کار خود قرار دهد و پیامدهای آن سیاست را در ارتباط با مجموعۀ سیاست‌ها و عملکرد جریان‌های سیاسی توضیح دهد. این بررسی مجموعۀ سیاست‌ها و عملکرد سازمان در آن مقطع را شامل خواهد شد. نتیجۀ بررسی به شکل مقتضی انتشار بیرونی خواهد یافت.» (گزارش یازدهمین کنگرۀ سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) - سایت کار آنلاین).

باید پرسید: اگر سازمان اکثریت در سال ۱۳۶۵ و ۱۳۶۹ به نقد گذشته خود نشسته است و تکلیف خودش را با «سیاست فاجعه بار شکوفایی جمهوری اسلامی» (به قول بهزاد کریمی) روشن کرده است، چه نیازی است که یکبار دیگر انرژی و توان این سازمان صرف بررسی آن سیاست شود، چه چیزی در آن زمان ناگفته مانده که اکنون شرکتکنندگان در کنگره لازم می‌بینند تا به آن پرداخته شود، آن هم بیست سال پس از اولین کنگره؟!

«پوزش» کلمه لازمی است ولی کافی نیست، نه تنها کافی نیست، بلکه بسیار نارسا است و تا زمانی که کادرها و اعضاء سازمان اکثریت جسارت بررسی علل اتخاذ سیاست «شکوفایی جمهوری اسلامی» از سوی این

سازمان و تبعات ناشی از آن سیاست را نیابند، نه در درون و نه در بیرون این سازمان کسی این یک «کلمه» را جدی نخواهد گرفت.

خصوصتی بچگانه یا تداوم سیاست‌های گذشته؟

بهزاد کریمی در نوشته خود پس از انتقاد از شیوه فرخ نگهدار و گفتن یک «کلمه» خود، مینویسد: «سازمان ما یکبار در پلنوم وسیع فروردین سال ۶۵ و بار دیگر در کنگره نخست سازمان، بطور رسمی سیاست‌های خود در آن دوره را نقد کرد و طی همه این سالها در نوشته‌های متعدد سازمانی و یا مقالاتی به امضاء کادرهای سازمان، بر این انتقاد از خود تاکید نموده است. ما ضمن اینکه بسیار متاسفیم که هنوز هستند کسانی و جریان‌هایی که هیچگاه نخواسته‌اند این صدای انتقاد از خود سازمان ما را بشنوند و از موضع سیاسیکاری متاسفانه این چنین خوش دارند که ۲۸ سال موضع اپوزیسیونی رسمی و عملی ما در قبال جمهوری اسلامی را تحت الشعاع آن دو سال و اندی قرار دهند، اما به همه دل‌آزردگان از انتخاب فاجعه‌بار سازمان ما در آن دوره حق میدهم که آن رنجش تاریخی را در حافظه خود داشته باشند.» به اعتقاد من یکی از مشکلات سازمان اکثریت در همین یک پاراگراف نهفته است. بسیاری از اعضای سازمان اکثریت واقعا فکر میکنند که از خود انتقاد کرده‌اند و براین باورند که پس از آن انتقادهای سالهاست که پرچمدار «سیاست درست» در جنبش چپ ایران هستند و تنها یک عده‌ای مغرضانه «خوش دارند» که از سرسیاسی‌کاری با اکثریت عناد کرده و خطای سیاسی آن سالها را مبنای قضاوت‌های امروز خود قرار دهند. من فکر میکنم که خود بهزاد کریمی هم به این سناریو، که در این پاراگراف آمده، باور ندارد. این سناریو بیشتر مصرف داخلی دارد و برای آرام کردن کسانی است که پس از سال‌ها می‌پرسند که چرا هنوز بخش عمده‌ای از اپوزیسیون با «اکثریت» مشکل دارند. مظلوم نمائی و پنهان شدن در پس آن، کار یک سازمان جدی نیست.

اگر چه اکثریت در پلنوم سال ۱۳۶۵ و اولین کنگره اول، سیاست «شکوفایی جمهوری اسلامی» را رد کرد، ولی از آنجا که به ریشه‌های این سیاست پرداخت، ویروسی که سازمان اکثریت را به این سیاست آلوده کرده بود به حیات خود در درون این سازمان ادامه داد و پس از چندی که روحیه‌های انتقادی و پرخاشجو، پس از شکست سال‌های اول و ضربات و غیره، آرام شدند، مجدداً سر برآورد و بتدریج در سیاست خود را به نمایش گذاشت. ابتدا در حمایت از «سردار سازندگی» و سپس در سیاست «اتحاد و ائتلاف» با اصلاح طلبان که تا به امروز ادامه دارد. در این بیست سال گذشته، از سوی فعالین سیاسی و سازمان‌های چپ انتقادات بسیاری از سیاست‌های اکثریت صورت گرفته است. اکثر این

انتقادات بدون اشاره به گذشته اکثریت، عمدتاً ناظر بر مواضع روز این سازمان هستند. تنها در نشریه «اتحاد کار» بیش از ۲۵ مقاله در این سالها در نقد سیاستهای روز سازمان اکثریت منتشر شده است. بطور مثال در اتحاد کار شماره ۱۸، به تاریخ مهرماه ۱۳۷۴ مقاله‌ای با عنوان «نگاهی به مصوبات کنگره اکثریت-گردش به راست کامل» منتشر شده است. در این نقد کوچکترین اشاره‌ای به گذشته سازمان اکثریت و سیاست سالهای اول نشده است. اما به روشنی مصوبات کنگره چهارم اکثریت به نقد کشیده شده و در موخره آن میخوانیم که: «مصوبه کنگره اکثریت به روشنی نشان میدهد که تفکرات راست اکثریت بطور کامل بر این سازمان غلبه یافته است. تفکر راست خواهان کنارگذاشتن تمامی جنبه‌های تفکر انقلابی چپ و حتی حذف ارزشهای سوسیالیستی از برنامه و خط مشی، خواهان نزدیکی هر چه بیشتر به لیبرالها در داخل و خارج کشور، نزدیکی هر چه ممکن با جناح‌های به ظاهر معتدلتر حکومت و در نهایت دستیابی به امکان فعالیت علنی زیر پرچم جمهوری اسلامی است. اکثریت امروز ضمن پرهیز مردم از حرکت انقلابی، خواهان آن است تا از طریق توافق در بالا و با کسب حمایت حکومت‌های خارجی بر جناح ارتجاعی فشار و وی را وادار به کناره‌گیری و واگذاری قدرت کند.» و یا در اتحاد کار شماره ۴۸، فروردین ۱۳۷۷ در مقاله‌ای با عنوان «کنگره پنجم اکثریت و جهت‌گیری آن» میخوانیم که: «...مردم فقط نیروی اصلی تحول در کشور نیستند، بلکه تنها نیروی تحول‌اند و کنگره اکثریت با این «اصلی» و فرعی کردن‌ها چه در برخورد با جناح‌های رژیم و چه در مواجهه با مردم، در عمل جا را برای وارد کردن عوامل دیگر در معادلات سیاسی خود باز می‌گذارد، که در بسیاری عرصه‌ها، همین فرعی‌ها به سهولت به اصلی مبدل میشوند.»

رفیق بهزاد گرامی،

اتفاقاً در همه این سالها همین «موضع اپوزیسیونی رسمی و عملی» اکثریت در قبال جمهوری اسلامی بیش از هرچیز مورد نقد بوده است و نه صرفاً گذشته این سازمان. ریشه‌های سیاستی که «گرانیکاه تحولات» را در بالا و در حکومت جستجو می‌کرد (که از دل آن سیاست «شکوفائی جمهوری اسلامی» بیرون آمد)، هرگز در این سازمان خشکیده نشد و به حیات خود ادامه داد و ادامه می‌دهد. اگر واقعاً سازمان اکثریت «سیاست‌های خود در آن دوره را» نقد کرده است، چه نیازی بود که در کنگره آخر مجدداً این مسئله به صورت یک قرار به تصویب رسد. به نظر شما پیشنهاد حضور وکلا و چهره‌های بیرون از سازمان اکثریت در کمیسیون بررسی سیاستهای گذشته (که از سوی یکی از اعضاء سازمان

اکثریت پیشنهاد شده بود)، چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ آیا اگر سازمان شما گذشته خود را بدرستی به نقد کشیده بود، جایی برای استدالات فرخ نگهدار باقی می‌ماند؟

شما در مقاله خود فرخ نگهدار را، بدلیل آن که حاضر نیست همین یک «کلمه» خشک و خالی شما را هم بگوید و همچنان بر همان روشهای پیشین و «مرغ یک پا دارد» اصرار می‌ورزد، به نقد می‌کشید، ولی توضیح نمی‌دهید که چگونه است که فرخ نگهدار از طریق رای‌گیری در کنگره‌های سازمان اکثریت (در گذشته و حال) به شورای مرکزی انتخاب شده است. آیا این به این معنی نیست که فرخ نگهدار در سازمان اکثریت یک فرد نیست بلکه نماینده یک جریان فکری است و این جریان فکری از آن چنان موقعیتی برخوردار است که می‌تواند فرخ نگهدار و فرخ نگهدارها را به شورای مرکزی بفرستد، که آنها نیز یقیناً در شورای مرکزی بیکار نمی‌نشینند و در سیاستهای سازمان اکثریت تاثیر می‌گذارند و یا مصوبات و تصمیمات اکثریت را بی‌اثر می‌سازند. این جریان فکری حتی، پس از نزدیک به سی سال، حاضر نیست یک «کلمه» شما را هم بر زبان آورد و بپذیرد که در آن سالها خطائی صورت گرفته، اما شما از دیگران می‌خواهید که بپذیرند که سازمان اکثریت از خود انتقاد کرده و مسئله پایان یافته است.؟!!

بهزاد عزیز

اولاً حل مسئله «گذشته اکثریت» در گرو تنظیم سناریوهای خیالی و متهم کردن دیگران به روشهای خصمانه و بچگانه نیست. تا زمانی که سازمان اکثریت بدرستی به نقد سیاست «شکوفائی جمهوری اسلامی» ننشینند و ریشه‌ها و دلائل اتخاذ آن سیاست را بررسی نکنند، «بدهی بزرگ» شما به جای خود باقی خواهد ماند و با یک «کلمه» سرو ته آن به هم نخواهد آمد.

دوم آن که پراتیک سیاسی سازمان اکثریت در این سالها مورد نقد بوده و خوب است که اکثریت دست از سر بهانه‌هایی چون «بعضی‌ها خوش دارند بدلیل انتقاد کنند» بردارد و مشخصاً پاسخگوی سیاستهای خود باشد. در بیست سال گذشته حجم انتقادات از سیاستهای روز سازمان اکثریت ده‌ها برابر انتقادات به عملکرد و سیاست «شکوفائی جمهوری اسلامی» بوده است. یقیناً شما بحثهای کنگره ششم و بن بست کنگره هفتم سازمان خود را فراموش نکرده‌اید. بحثهایی که بدنبال بن بست سیاست «امکان تحول رژیم از درون»، که از سوی سازمان شما در طول دهه هفتاد بدنبال میشد، عملاً سازمان اکثریت را وادار به برگزاری کنگره فوق‌العاده مهرماه ۱۳۸۲ کرد. سند سیاسی این کنگره برای اولین بار سیاست «استحاله» رژیم را به کناری نهاد و کلیت جمهوری اسلامی

را نفی کرد (آن هم سیزده سال پس از کنگره اول و به ادعای شما، رد سیاست «شکوفائی جمهوری اسلامی» در آن کنگره). این سند اگر چه نشان تحولی در سازمان شما بود، ولی تا به امروز سازمان اکثریت موفق به اجرای درست این سند نشده و هنوز سیاستها و عملکرد این سازمان از زوایای مختلف مورد نقد است.

۲۶ آوریل ۲۰۱۰

جنبش دانشجویی و تجربه دختران

یکشنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۹ - ۲ می ۲۰۱۰
سازمان صنفی پلیتکنیک تهران / ناهید نصرت
این نوشته در آرش شماره ۱۰۴ ویژه جنبش دانشجویی درج شده است

نوشته زیر را اساساً با استفاده از تجارب و دانسته‌های چند تن از فعالان سازمان صنفی پلیتکنیک تهران تهیه کرده‌ام. تجربیات من در پلیتکنیک تهران محدود به سالهای ۵۳ تا ۶۱ است، که کمی از آن هم در نوشته آورده شده.

سال ۱۳۵۳ وارد دانشکده پلیتکنیک تهران شدم. پلی تکنیک در سال ۱۳۳۵ به همت مهندس نفیسی و با مجوزی از جانب یونسکو تأسیس شده بود و در زمان ورودم شش رشته فنی و حدود دوهزار دانشجو داشت. در رشته الکترونیک پذیرفته شده بودم. از ۵۵ دانشجوی پذیرفته شده در این رشته فقط سه دختر بودیم. دختران در اکثر رشته‌های فنی بسیار کم بودند و ما همیشه با موج اخمویی از دانشجویان پسر روبرو می شدیم. تنها رشته‌های شیمی و نساجی دانشجویان دختر بیشتری داشتند و جو دانشکده در آن بخشها باز تر بود. مثلاً در چایخانه شیمی گاهی صدای خنده و یا شوخی دانشجویان هم شنیده می شد. گاهی هم بحث‌هایی در این چایخانه در می گرفت. یکبار هم بحث جالبی بین «مذهبی‌ها» و «غیرمذهبی‌ها» بود. دو طرف پایاپای بودند. بحث مدتی طول کشید و چون هر دو طرف بدور از هیاهو و با توسل به استدلال صحبت می کردند، تعداد زیادی را بدور خود جلب کرده بودند. انستیتو شیمی به خاطر فضای باز و مقاومت در برابر برخی اعتصابات به «یوگسلاوی دانشکده» معروف شده بود. آنزمان سیاست‌های تیتو ناخوش‌آیند و استالینیسیم و مائوئیسم در بین چپها ارزش بود. حزب کمونیست شوروی که با مانوری

سرکوبگرانه، بهار پراگ را آفریده بود، نه تنها موج اعتراضی در دانشجویان چپ ایجاد نمی کرد، بلکه چشمهای جوانان را با آن قدرت‌نمایی مسحور کرده بود. جوانانی که میخواستند «زور» را به «زیر» آورند، مقاومت برخی کشورهای اروپای شرقی در برابر سیاست مرکزی «اردوگاهی» را به سخره می گرفتند. بی‌حرمت کردن، سرکوب و کشتار معترضین یا مخالفین در «انقلاب فرهنگی» چین و یا در دادگاه‌های خشن استالین، ما دانشجویان چپ را به اعتراض و انقیاد داشت. اگر بخشی از چپ مخالف مائوئیسم بود، در مقابل بر شیوه‌های استالینیستی صحنه می گذاشت. هنوز «چپ سنتی» جمهوری اسلامی را تجربه نکرده بود که شکل بدوی‌تری از تجربه‌های «اردوگاه سوسیالیستی» را ببیند و در آئینه‌ای محدب در خود بنگرد و به کج‌فکری‌هایش بیندیشد.

زمانی که وارد دانشکده شدم، چهار سال از ماجرای «سیاهکل» می گذشت، برخی از دانشجویان در ارتباط با چریک‌ها دستگیر شده بودند. جو خفقان و سرکوب حاکم بود. از گوشه و کنار نام «سازمان صنفی» دانشکده را می شنیدم ولی این سازمان دیگر وجودی علنی نداشت. گفته میشد برخی از دانشجویان که عموماً اعتصاب‌ها را به راه می اندازند، از فعالین صنفی هستند. می گفتند که در گذشته این سازمان انتخاباتی وسیع در درون دانشجویان براه می انداخته و دانشجویان نماینده از جانب توده دانشجویان، فعالین سازمان صنفی را تشکیل می دادند. از آنزمان که وارد دانشکده شدم، به یاد ندارم که این سازمان انتخاباتی به راه انداخته باشد و نمایندگان برای عضویت در آن انتخاب شده باشند، جو سرکوب شدید بود و گارد در درون دانشکده مستقر شده بود. با وجود انحلال سازمان صنفی آثار آن به شکل برجسته‌ای در حرکتهای دانشجویی دیده می شد. کتابخانه صنفی دانشکده که یکی از آنها بود در آنزمان بالای سالن ناهارخوری وجود داشت و محل تجمع دانشجویان چپ بود. در این کتابخانه کتابهای «ممنوعه» هم در دسترس دانشجویان قرار می گرفتند. کتابهای «ممنوعه» کتابهایی نبودند که مثلاً مبارزه مسلحانه را تبلیغ کنند، چنین جزواتی را معمولاً فعالین صنفی در کتابخانه نمی گذاشتند و اصرار بر این بود که حتی از پخش اعلامیه هم در کتابخانه صنفی خودداری شود که بهانه‌ای برای بستن کتابخانه به رژیم ندهد. اعلامیه‌ها عموماً در مکان‌هایی گذاشته می شد، که محل تجمع دانشجویان بود. مثلاً زیر یک سینی در سالن غذاخوری و یا در کریدور کلاسهای درس.

در رژیم پهلوی، هر دیدگاه غیر رژیم، از کتاب «غرب زدگی» جلال آل

احمد گرفته تا حتی نمایشنامه‌های برشت جزو کتابهای «ممنوعه» بودند. این کتابها را دانشجویان گرداننده کتابخانه پیش از اعتصابهای بزرگ مانند شانزده آذر (روز دانشجو) و یا تعطیلات بین ترم‌ها، برای جلوگیری از دستبرد ساواک، به بیرون از دانشکده می بردند و بعد از آرام گرفتن دانشکده و کنار رفتن گارد دوباره در دسترس دانشجویان قرار می دادند. دانشجویان دختر فعال در کتابخانه در بردن و آوردن این کتابها نقش اساسی بازی می کردند، گارد به دخترها بندرت مشکوک می شد و آنها را چندان جدی نمی گرفت. حتی بسیاری از اعلامیه‌های یک گروه چپ را نیز یکی از دخترانی که با کنفدراسیون دانشجویان در خارج از کشور در ارتباط بود، به دانشکده می آورد و بعداً پسرها در پخش آن کمک می کردند. ولی نه تنها رژیم بلکه بسیاری از فعالین پسرهم فعالیت دختران دانشجو را جدی نمی گرفتند. یک بار رئیس گارد به یکی از پسرها گفته بود «آنقدر دختر اینجا بریزیم تا اعتصاب یادتان برود» او هم این را به دانشجویان دیگر منتقل کرده بود. بی آنکه کسی توهین نهفته به دخترها را در این ادعا احساس کند.

رژیم پهلوی با سرکوب فعالیت علنی، خود در راندن دانشجویان به سوی فعالیت مخفی نقش بازی می کرد. ساواک به فعالیت صنفی دانشجویی به عنوان تخته‌پرش فعالیت سیاسی نگاه می کرد. بسیاری از فعالین دانشجویی هم در آن شرایط چنین نگرشی به فعالیت صنفی داشتند ولی بنیانگزاران سازمان صنفی که در سال ۱۳۴۱ تلاش به ایجاد این سازمان آغاز کردند، قصدشان ایجاد یک تشکل قوی دانشجویی برای کمک به دانشجویان و پیشبرد خواسته‌هایشان بود. تشکلی سندیکایی که بتواند توده دانشجویان را برای رسیدن به اهداف صنفی‌شان سازماندهی کند.

اساسنامه سازمان صنفی در سال ۱۳۴۰ نوشته شده و در سال ۱۳۴۱ در نشست‌هایی به تصویب دانشجویان رسیده بود. از جمله بنیانگزاران این سازمان مصطفی شعاعیان^۱، محمد کیانزاد^۲ و محمد هادی فاضلی^۳ بوده‌اند و بعد از آنها افراد دیگری چون بهزاد نبوی^۴ و غفور حسن‌پور اصل^۵ نقش فعالانه‌ای بازی کرده‌اند. در دوران اولیه شکل‌گیری سازمان صنفی مدیریت دانشکده پلی تکنیک از جمله مهندس نفیسی و دکتر مجتهدی حمایت فعالانه‌ای از آن کرده و در تقویت آن کوشیده‌اند.

اهداف سازمان صنفی اساساً بر چهار محور زیر استوار بوده است.

۱- رسیدگی به نیازهای رفاهی دانشجویان

نمایندگان دانشجویان در سازمان صنفی امکانات رفاهی دانشجویان را ایجاد و سازماندهی می کردند. مانند تأمین وام‌های دانشجویی برای کمک به رفع مشکلات مالی دانشجویان. رسیدگی به خوابگاه دانشجویی. کمک به امکان غذاخوری عمومی و دریافت شام در خوابگاه. تماس با کارخانجات و شرکتها و ایجاد امکانات کارآموزی برای دانشجویان. ایجاد کتابفروشی و شرکت تعاونی مصرف برای در اختیار قرار دادن کتاب و سایر وسایل آموزشی ارزان و غیره.

از جمله تجارب در این زمینه طرح اخذ شهریه از دانشجویان در سال ۱۳۴۶ است. در این رابطه کار به يك اعتصاب وسیع در دانشکده کشیده می شود. هویدا نخست وزیر وقت نمایندگان سازمان صنفی را به مذاکره دعوت می کند. دانشجویان با مشاوره مدیریت دانشکده (مهندس نفیسی) از هویدا می خواهند که او برای مذاکره کسی را بفرستد. در پی این پیشنهاد نمایندگان هویدا از جمله وزیر علوم وقت به پلی‌تکنیک می آیند و با دانشجویان به مذاکره می نشینند. در این مذاکره مسئله اخذ شهریه از دانشجویان منتفی میشود.

۲- گسترش کار فرهنگی و ورزشی دانشجویان

سازمان صنفی تلاش می کرد که فعالیتهای فرهنگی و ورزشی دانشجویان را گسترش دهد. ایجاد کتابخانه دانشجویی برای در اختیار قرار دادن کتابهای سیاسی، اجتماعی، تاریخی، اقتصادی - که بخشاً در بازار هم قابل دسترسی نبودند- ایجاد کتابفروشی دانشجویی، برای در اختیار قرار دادن کتابهای ارزانقیمت درسی و غیردرسی. ایجاد اتاق فیلم و نمایش فیلم با ورودی ناچیز. این فیلمها هر از گاهی در سالن آمفی‌تئاتر دانشکده به نمایش گذاشته می شدند. تهیه امکانات ورزشی و ایجاد گروههای مختلف ورزشی مانند فوتبال، والیبال، بسکتبال، پینگ‌پونگ... که گاهی مسابقاتی با دانشگاههای دیگر برگزار می کردند. ایجاد اتاق و تهیه وسایل کوهنوردی. برنامه‌های کوهنوردی هر هفته در روز جمعه برگزار می شد. در تعطیلات بین ترمها دانشجویان فعال در «اتاق کوه» برنامه‌های چندروزه می گذاشتند و دانشجویان به مناطق کوهستانی استانهای دیگر می رفتند. این برنامه‌ها برای آشنایی با مردم مناطق مختلف بسیار آموزنده بودند. گاهی هم دانشجویان با تجربه در برنامه کوه، آموزش سنگ‌نوردی می دادند. چون اکثر شرکت‌کنندگان پسر بودند برنامه‌ها عموماً برای دخترها سنگین بود. دخترها به نسبت پسرها، کمتر در این برنامه‌ها شرکت می کردند. با این‌همه دخترانی هم بودند که سرپرست و یا راهنمای برنامه کوه می شدند. اتاق کوه با دانشکده‌های دیگر (دانشکده فنی، علوم،

اقتصاد، پزشکی، کشاورزی، تربیت معلم، علم و صنعت...) هم در ارتباط بود و در مواردی با هم برنامه‌های مشترک می‌گذاشتند و یا از تجهیزات یکدیگر استفاده می‌کردند. حتی زمانی که سازمان صنفی از جانب ساواک منحل اعلام شده بود، این فعالیت‌ها از جانب دانشجویانی که علاقمند به برنامه هفتگی کوهنوردی بودند، ادامه پیدا کرده بود. گاهی دیده میشد که یک طبقه از خوابگاه مملو از دانشجویانی است که کیسه خواب برای اتاق کوه می‌دوزند. با همه تلاش ساواک در نابودی تشکیلات صنفی، تمامی فعالیت‌های دانشجویی، که نیاز واقعی جوانان دانشجو بود، در بقایای سازمان صنفی تا به روی کار آمدن رژیم اسلامی ادامه داشت.

۳- بالا بردن سطح علمی دانشگاه

سازمان صنفی تلاش زیادی در بالا بردن سطح علمی دانشگاه می‌کرد، در همین رابطه هر از گاهی در مورد توانمندی استادان از دانشجویان نظر خواهی می‌شد و یا فعالین سازمان صنفی به جستجوی چهره‌های شناخته شده علمی می‌رفتند تا با جلب استادان با کیفیت به دانشگاه، به بالا بردن سطح علمی دانشجویان کمک کنند. برخی از استادان با ارزش علمی در پلی‌تکنیک با تلاش سازمان صنفی به این دانشکده جلب شده بودند. سازمان صنفی در بالابردن کیفیت کارگاه‌ها و آزمایشگاه‌های دانشکده هم تلاش می‌کرد. دانشجویان فعال در سازمان صنفی در زمان فعالیت علنی‌اش، از محبوب‌ترین و در عین حال عموماً از درسخوان‌ترین دانشجویان دانشکده و مورد اعتماد نه تنها دانشجویان بلکه استادان بودند. در آن زمان «درسخوان بودن» ارزش بود و کسی بخاطر «فرار از امتحانات» ترم را به تعطیلی نمی‌کشاند. اما این قضیه بتدریج با گسترش سرکوب رژیم و رواج تفکر چریکی تغییر کرد. بتدریج «عدم توجه به تحصیل» ارزش شد و در موارد محدودی پیشنهاد اعتصاب و انحلال ترم و توجیه مسئله، کار آسانی نبود. چون بدون انحلال ترم هم رسیدن به هدف ممکن بود. ولی عدم اهمیت به اصل تحصیل باعث می‌شد که انحلال ترم خیلی راحت‌تر عملی شود. همین مسئله گاهی عدم همکاری عمومی دانشجویان را از یک اعتصاب به همراه داشت.

۴- کمک به ایجاد یک سازمان سراسری دانشجویی

سازمان صنفی با این ایده ایجاد شده بود که در بستر فعالیت‌های دانشجویی و همکاری با دیگر فعالان دانشجویی در دانشگاه‌های دیگر، به ایجاد یک سازمان سراسری دانشجویی کمک کند. سازمانی که بتواند همچون سندیکایی دانشجویی از حقوق عمومی دانشجویان یکپارچه دفاع

کند و حمایت توده عظیم دانشجویان را پشت خود داشته باشد. ارتباط با دیگر دانشکده‌ها و تبادل امکانات از جمله قدم‌هایی بود که در این راه برداشته شده بود. مثلا ساختن پناهگاه در دماوند که با رهبری کمیته کوهنوردی دانشکده فنی صورت گرفت و یا سازماندهی کمک به زلزله‌زدگان ناغان و طبس از جمله همکاری‌های دانشجویان سازمان صنفی با دانشگاه‌های دیگر بود. سازمان صنفی همکاری با دیگر سازمان‌ها و سندیکاها را هم جزو وظایف خود می‌دانست، از این رو در اعتصاب کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی که در سال ۱۳۴۸ به راه افتاد در حمایت از اعتصاب کنندگان نقش زیادی بازی کرد.

سازمان صنفی در بستر مبارزات دانشجویی شکل گرفته بود و هدف بنیانگذاران آن ایجاد یک تشکیلات علنی برای سازماندهی دانشجویان بود. تشکیلاتی که بتواند همه دانشجویان را در خود سهیم و به خواسته‌هایشان رسیدگی کند. هرچند بنیانگذاران سازمان صنفی گرایشات سیاسی داشتند ولی هدف‌های اصلی سازمان صنفی غیرسیاسی بود و به همین دلیل در بند اول اساسنامه قید شده بود که این سازمان مطلقا جنبه سیاسی ندارد. در دوران فعالیت علنی این سازمان در هر موردی که ضرورتی پیش می‌آمد با رأی‌گیری از نمایندگان صنفی در مورد انجام و یا عدم انجام آن فعالیت بخصوص تصمیم گرفته می‌شد. بطور مثال در خصوص شرکت دانشجویان در اعتصابات شرکت واحد اتوبوسرانی در سال ۱۳۴۸ يك رأی‌گیری به عمل آمد که آیا این حرکت يك عمل سیاسی یا صنفی است. در این رأی‌گیری با اختلاف يك رأی تصویب شد که مسئله سیاسی نیست و می‌توان در آن شرکت کرد.

سازمان صنفی دانشجویان پلی‌تکنیک از ابتدای تأسیس تا اواخر سال ۱۳۴۸ سیر اعتلای خود را طی کرد. در این سالها تمامی فعالیت‌های صنفی موجود در دانشکده با رهبری و در مواردی تحت نظارت این سازمان هدایت می‌شد. در طی حمایت دانشجویان از اعتصاب کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی در سال ۱۳۴۸ تظاهرات گسترده‌ای در دانشکده و خارج آن صورت گرفت. بعد از درگیری‌هایی بین دانشجویان و پلیس در چهارراه کالج که منجر به آتشزدن يك اتوبوس و واژگون شدن اتوبوس دیگری شد. دانشجویان در خیابان شاهرضا (انقلاب فعلی) به حرکت درآمدند و به همراه دانشجویان دانشگاه تهران به حرکت اعتراضی خود ادامه دادند. در ادامه این اعتراضات جمع وسیعی از دانشجویان صنفی دستگیر شده و سپس به خدمت سربازی فرستاده شدند. بعد از این دستگیری‌ها و گذشتن يك ترم، انتخابات علنی نمایندگان سازمان صنفی دوباره شکل گرفت و این سازمان موجودیت خود را با حمایت توده وسیع

دانشجو به مسئولین دانشگاه تحمیل و عملاً به عنوان نماینده رسمی دانشجویان دوباره اظهار وجود کرد. سازمان صنفی در این سالها، اگر چه با قوت کمتر ولی به حرکت‌های مبارزاتی خود ادامه داد و دوباره با حضور گسترده دانشجویان قدرت قبلی خود را بدست آورد. در سال ۱۳۵۲ مدتی پس از انتخابات نمایندگان دانشجویان صنفی و پس از یک اعتصاب که به انحلال ترم منجر شد، تمامی نمایندگان دانشجویان دستگیر شدند. ساواک از دانشجویان خواست که نمایندگی خود را کنار بگذارند و عملاً با این کار سازمان صنفی را رسماً منحل کرد. از آن به بعد جلسات سازمان صنفی در موارد مشخص که تصمیم‌گیری عمومی در امور صنفی را ایجاب می‌کرد تشکیل می‌شد.

دانشجویان فعال اعلامیه‌ای به نام سازمان صنفی به دیوار می‌زدند و از دانشجویان دعوت می‌کردند تا در یکی از سالن‌های دانشکده حضور به هم رسانند. در این جلسات عملاً تعداد کمتری شرکت می‌کردند و سعی می‌شد تا آنجا که ممکن است، برگزارکنندگان و افراد فعال شناخته نشوند. به گونه‌ای که هر کس بتواند خود را فقط یک شرکت‌کننده نشان دهد. در چنین جلساتی عملاً در مورد امور دانشجویی بحث می‌شد. اینها مسائلی بودند که به توده وسیعتری از دانشجویان هم مرتبط بود ولی جو حاکم این اجازه را نمی‌داد که همگی در آن شرکت کنند. فعالیت‌های دیگر صنفی مثل امور خوابگاه‌ها، کوهنوردی، کتابخانه، تعاونی دانشجویی، از طرف معدودی از دانشجویان پیش برده می‌شد، که بخشاً به طور نیمه علنی فعالیت می‌کردند. در این دوران فعالیت‌های صنفی علیرغم سرکوب و دستگیری دانشجویان، سرقت و مصادره اموال صنفی دانشجویان صورت می‌گرفت. با اینکه فضایی به نام اتاق کوهنوردی وجود نداشت، در گوشه‌ای از سالن ورزش، در ظرف نیم ساعت محیط یک اتاق کوهنوردی شکل می‌گرفت و از دانشجویان برای برنامه‌های کوهنوردی ثبت‌نام می‌شد. در این شرایط بعضی وقت‌ها در یک آخر هفته، سه برنامه کوهنوردی، در مجموع با شرکت بیش از صد نفر، سازماندهی می‌شد.

سال ۱۳۵۴ تعداد زیادی دانشجوی «سهمیه ارتش» را خارج از کنکور سراسری وارد دانشکده کردند. در سال ۱۳۵۵ بعد از اینکه فعالین سازمان صنفی تلاش کردند که بار دیگر برای شکل‌گیری این نهاد تلاش کنند، ساواک کوشید از دانشجویان «سهمیه ای» علیه دانشجویان چپ استفاده کند. در آنزمان حزب فرمایشی «رستاخیز» فعال بود و برخی از دانشجویان را به خود جلب کرده بود. دانشجویان بسیج شده توسط ساواک تلاش کردند در ناهارخوری دانشگاه، علیه سازمان صنفی سرو صدا

راه بیندازند. آنها با توهین به دانشجویان چپ آنها را به درگیری در محیط دانشکده تحریک می کردند. آنروز گارد در بیرون دانشگاه ایستاده بود و در دعوی دانشجویان دخالتی نمی کرد. در آنروز فعالین سازمان صنفی آگاهانه از بروز درگیری با دانشجویان «رستاخیزی» جلوگیری کردند و نقشه ساواک در به جان هم انداختن دانشجویان نقش بر آب شد. با این همه سازمان صنفی علیرغم تلاش دانشجویان نتوانست دوباره به صورت علنی شکل بگیرد و عملاً در اثر اختناق حاکم دیگر امکان فعالیت علنی پیدا نکرد.

دید سیاسی حاکم در محیط دانشجویی ناشی از مشی چریکی از یک طرف و خفقان و سرکوب ساواک از جانب دیگر، فعالیت دانشجویی را به سمت ارتباطات مخفی سیاسی تشکیلاتی سوق داده و مرز بین کار سیاسی و صنفی را مخدوش کرده بود. بخشی از این محفل های دانشجویی که از یک طرف بطور نیمه علنی سازمان صنفی را تشکیل می دادند، از طرف دیگر حرکت های سیاسی علیه رژیم شاه، پخش اعلامیه در دانشکده، برگزاری آکسیون های اعتراضی در محلات تهران، شکستن شیشه های بانک ها، اعتصابات علیه اعدام های شاه و حمایت از مبارزات گروه های سیاسی و چریکی را سازمان می دادند. گسترش این محفل های دانشجویی در تهران به حدی بود که خیلی سریع می شد بطور مخفیانه برنامه های مشترکی با دانشجویان فعال دانشگاه های دیگر سازمان داد. از اینجا بود که بخشی از دانشجویان کم کم از فعالیت های نیمه علنی صنفی کنده می شدند و فعالیت سیاسی خود را با سازمان های مخفی موجود ادامه می دادند. آنچه که رژیم شاه از آن می ترسید، این بود که فعالیت های صنفی دانشجویی سکوی پرشی برای عضویت یا سمپاتی سازمان های سیاسی شود، بدین وسیله عملاً تحقق می پذیرفت.

با گسترش مبارزات مردم و سرنگونی رژیم پهلوی و روی کار آمدن رژیم اسلامی در سال ۱۳۵۷، با اینکه فضای سیاسی امکان فعالیت های صنفی دانشجویی را ایجاد کرده بود، متأسفانه این ضرورت از جانب دانشجویان فعال احساس نشد که سازمان صنفی را دوباره احیا کنند. دید خودمحوربینی سازمان های سیاسی و عدم اعتقاد آنها به مبارزات توده های وسیع دانشجویان باعث شد که بجای کمک به دانشجویان در تقویت سازمان های صنفی خود، دانشجویان فعال را در تشکلهای مختلف سیاسی تقسیم کردند و کوشیدند که آنها را به بلندگویی خود در محیط دانشگاه تبدیل کنند. در اولین و آخرین انتخابات دانشجویی بعد از روی کار آمدن رژیم اسلامی، دانشجویان انتخاب شده، هر چند از جانب دانشجویان انتخاب شده بودند، ولی عملاً حقوق صنفی

دانشجویان را نمایندگی نمی کردند، بلکه در جانبداری فعال از گروه‌های مختلف سیاسی چپ و یا مذهبی به میدان آمده بودند. نمایندگان دانشجویانی بودند که تنها اهداف سازمان «پدر» را نمایندگی می کردند و در واقع از اهداف یک سازمان صنفی دانشجویی بسیار دور شده بودند.

عدم امکان فعالیت علنی صنفی دانشجویی تأثیر دیگری هم در روند شکل‌گیری و گسترش فعالیت دانشجویی گذاشت. محفل‌های تشکیل شده دانشجویی بیشتر در ارتباط با مشی‌های سیاسی عقیدتی و اعتمادهای شخصی دانشجویان شکل گرفته و تکامل پیدا می‌کردند. این مسئله سرانجام به آنجا رسید که عملاً نیروهای فعال مذهبی و غیرمذهبی در بستر فعالیت‌های صنفی از هم فاصله گرفتند و فقط در مورد خاصی با همدیگر همکاری نزدیک می‌کردند. با رشد جنبش توده‌های مردم محفل‌های چپ دانشجویی به سمت گروه‌ها و سازمان‌های چپ کشیده شدند، نیروهای فعال مذهبی از یکطرف با سازمان مجاهدین و از طرف دیگر در قالب دانشجویان «خط امام» خود را سازماندهی کردند.

در فقدان وجود یک سازمان صنفی دانشجویی یکپارچه بود که در یورش «انقلاب به اصطلاح فرهنگی» رژیم اسلامی به دانشگاه در سال ۱۳۵۹، دانشجویان شقه شقه شده به احزاب سیاسی مذهبی و یا چپ نتوانستند مقاومت یکپارچه‌ای را در برابر رژیم سازمان دهند. بخشی از دانشجویان مذهبی که بعدها به دانشجویان «خط امام» معروف شدند، به دفاع از سیاست خمینی در مقابل دانشجویان دیگر ایستادند و بخشی از دانشجویان چپ به پیروی از سیاست حزب توده ایران مقاومتی در برابر این تهاجم نکردند و دانشگاه به تصرف «حزبالله» در آمد و سال‌ها مبارزه فرهنگی و علمی لگدکوب شد. پس از این تهاجم اکثریت قریب به اتفاق دانشجویان فعال سیاسی بجز دانشجویان مسلمان هوادار خمینی از ادامه تحصیل محروم شدند.

در انقلاب به اصطلاح فرهنگی رژیم اسلامی نه تنها حقوق صنفی دانشجویی زیر پا گذاشته شد و نه تنها دانشجویان دگراندیش سیاسی در یک قلم از حق تحصیل محروم شدند، بلکه در مورد دانشجویان دختر، تنها فعالیت سیاسی، بهانه‌ای برای اخراج نبود، دخترانی که نظر سیاسی خاصی هم نداشتند و تنها در نرم ایدئولوژیک اسلامی نمی گنجیدند، هم حق ادامه تحصیل نداشتند. این تصفیه نه تنها شامل دانشجویان بلکه استادان هم شد و در سطح علمی دانشگاه هم اثراتش را به جا گذاشت. اولین استادی که در پلی تکنیک حتی پیش از «انقلاب فرهنگی» اخراج شد، پری جلالی تنها استاد زن در رشته الکترونیک بود. برخی از

دانشجویان چپ به حمایت از این استاد به اعتصابِ نشسته در دانشگاه دست زدند.

در آخرین روزی که در دانشگاه بودم، ما را در یک سالن جمع کردند و یکی از مسئولین اسلامی دانشگاه برایمان صحبت کرد. او نوید می داد که «انقلاب» به پیش می رود و دانشگاه اسلامی را پایه ریزی می کند، دانشگاه به استادان «وابسته به استکبار جهانی» نیازی ندارد و آنها تلاش می کنند که در صورت لزوم از برادران «غیر متخصص» ولی «متعهد» در اداره کارگاه ها و آزمایشگاه ها استفاده کنند.

در سال ۱۳۶۱ روزی که برای آخرین بار به کنار نرده های دانشگاه رفتم، صدای اذان از نمازخانه به گوش می رسید. در لیست اخراجی های دانشکده که به دیوار زده بودند، نام ده ها دانشجوی اعدام شده دیده می شد. به تدریج نه تنها تشکلهای سیاسی دانشجویی بلکه بسیاری از فعالین دانشجویی نیز نابود شدند. امکان شمارش دقیق آنها را در آن زمان نداشتم ولی در یک حساب سرانگشتی نزدیک به نیمی از اخراجی ها دختر بودند، در حالی که در بیشتر رشته ها دخترها بین پنج تا ده درصد دانشجویان را تشکیل میدادند و تنها در رشته شیمی این نسبت شاید به پنجاه درصد می رسید. دخترها بدلیل عدم رعایت الگوی «زن مسلمان» هم اخراج شده بودند. رژیم اسلامی پیش از همه دشمنان بالقوه سیستم خود را می شناخت.

۱- مصطفی شجاعیان از رهبران برجسته چپ «جبهه ی دمکراتیک خلق» بود. در سال ۱۳۵۴ در جریان درگیری با ساواک با خوردن یک کپسول سیانور خودکشی کرد تا زنده بدست ساواک نیافتد.

۲- محمد کیانزاد از اعضای چریکهای فدایی خلق که به همراه گروه بیژن جزنی در سال ۱۳۴۶ دستگیر شد.

۳- محمد هادی فاضلی از اعضای چریکهای فدایی خلق (گروه سیاهکل) که در اسفند ۱۳۴۹ به همراه دوازده فدایی دیگر تیرباران شد.

۴- بهزاد نبوی فعالیت مخفی خود را با «جبهه دموکراتیک خلق» آغاز کرد. اواز رهبران ملی- مذهبی جبهه بود. در سال ۱۳۵۱ اغلب اعضای گروه از جمله بهزاد نبوی دستگیر شدند. نبوی در دادگاه غیرعلنی ابتدا به اعدام و سپس با یک درجه تخفیف به حبس ابد محکوم شد.

۵- غفور حسن پور اصل از اعضای چریکهای فدایی خلق (گروه سیاهکل)

که در سال ۱۳۴۴ به بخش سیاسی- صنفی گروه جزئی - ظریفی پیوست. در آذر ۱۳۴۹ در ارتباط با گروه فلسطین دستگیر و در اسفند ۱۳۴۹ به همراه دوازده فدایی دیگر تیرباران شد.

۶- دانشجویان بسیاری در پلی تکنیک تهران اعدام شدند. متأسفانه من تنها نام افراد زیر را از فعالیتهایی دانشجویی به یاد دارم:

احسن ناهید، اسماعیل، باقر یزدانی، حمید جلیلی ارومیه، حجت منوچهر آبادی، حسن آئینه ورزانی، سعید غیور نجف آبادی، شاهپور اسکندری، غلام، لطیفه نعیمی، میترا چوپان زاده، مهدی خسرو شاهی، محمد باطنی، محمد درودیان، مهین، نسرین بقایی، وحید اعتضادی دیلمی،

خلاصه ای از کتاب اسلام نیاز به یک انقلاب جنسی دارد از سیران آتش



گروه کاری مقابله با حجاب

یکشنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۹ - ۲ می ۲۰۱۰

خلاصه ای از کتاب اسلام نیاز به یک انقلاب جنسی دارد از سیران آتش برای معرفی این کتاب به فارسی گروه کاری مقابله با حجاب (شبکه بین المللی همبستگی با مبارزات زنان ایران)

مقدمه

برگردان : مژده نورزاد

سکسوالیته موضوعی نبود که من به راحتی راجع به آن با مادر و پدرم صحبت کنم. این هم فقط در مورد من نیست، بلکه بسیاری از انسان ها صرف نظر از جنسیت، فرهنگ و مذهب همینطور فکر می کنند. این مسئله در بسیاری از دختران و زنان با تربیت کاتولیک، پروتستان و یهودی

دیده می شود. این تصورات مذهبی از مذاهب پدر/مردسالار است که سکسوالیته زنان را سرکوب می کنند.

امروزه با وجود ساختار قابل مقایسه بین مذاهب مختلف پدر/مردسالار در ارتباط با خودمختاری جنسی و به رسمیت شناختن حق سکسوالیته، تفاوت های جدی بین "غرب" از یک طرف و "دنیای مسلمانان" از طرف دیگر وجود دارد.

پدر و مادر مسلمانی هستند ولی من و خواهر و برادرانم تربیت خشک و متعصب مذهبی نداشتیم، اما از تربیت سنتی مذهبی برخوردار شدیم. نه روسری می گذاشتیم، نه مسجد می رفتیم و نه نماز می خواندیم، ولی وقتی از ما سوال می شد، می گفتیم که مسلمان هستیم، بدون اینکه مادر و پدرمان راجع به اسلام با ماصحبت کرده و یا به ما آگاهی داده باشند. ما مسلمان بودیم برای اینکه مسلمان بودن سنت در خانواده بود. وقتی هم مسلمان باشی، یک زندگی اخلاقی خاص همراهش وجود دارد، از جمله جدائی جنسیتی و کنترل سکسوالیته. برای همین کلمه "عیب" نقش مهمی در زندگی بازی می کند و لغت کلیدی است. برای دختر ها خیلی چیزها در رفتارشان عیب است. یک دختر خوب نباید در خیابان بستنی یا موز بخورد، چون این کار می تواند تحریک جنس مخالف معنی بدهد. این مسئله را یک روانشناس ترک- آلمانی که زنان و دختران ترک را درمان می کند، تأیید کرد که دختران درسین کودکی این امکان را ندارند که تجربیات خودشان را جمع کنند و خودشان چیزی را امتحان کنند. از اوان کودکی با لیستی از چیزهایی که ممنوع و عیب است از طرف مادر و پدر مواجه می شوند.

تا شش سالگی در استانبول بودم، بعد به آلمان آمدم. از همان زمان مرتب شنیدم: نه، این برای دختر ها مجاز نیست. از سن خاصی اجازه نداشتم با پسر ها بازی کنم. مادر و پدرم مستقیم به من نمی گفتند ولی غیر مستقیم به من می فهماندند که من به عنوان دختر پسر ها را از لحاظ جنسی تحریک می کنم. وقتی پانزده سالم بود برادر بزرگم اجازه نداد، من شلواری بخرم که پشتش یک زیپ داشت. علت مخالفتش را به من نمی گفت ولی من میدانستم به این خاطر است که باسنم با پوشیدن این شلواری خیلی جلب نظر می کند. برادرم "نه" گفت و مادر و پدرم هم خوشحال بودند که او مواظب ناموس و اخلاق خواهرش است. از همان هنگام شرم و خجالتی در من ایجاد شد که تا مدت ها مرا همراهی می کرد، خجالت از اینکه دختر بودم.

مادرم در سال 1968 میلادی به برلین آمد و ما سال 1969. آن موقع

بحبوحه انقلاب جنسی در آلمان بودو برای خانواده ام این مسئله را ایجاد کرد که ما مسلمانان بااخلاق تر از مسیحی ها ، یهودی ها و بی اعتقاد ها هستیم.

به خصوص وقتی در خیابان ما کمونی ساکن شد که در آن چند زن ومرد و کودک با هم زندگی می کردند و همه لخت راه می رفتند و پنجره ها پرده نداشت. البته آن کمون زیاد نتوانست آنجا دوام بیاورد چون خیلی از همسایه های آلمانی هم اعتراض کردند.ولی این موضوع برای بیست سال آینده مادر و پدر مرا در پیشداوری هایشان در مورد آلمانی ها تائید کرد که آلمانی ها از لحاظ جنسی خراب هستند، اخلاق نمی شناسند و فقط فکر عیاشی و میگساری اند.من نظر دیگری در مورد آلمانی ها داشتم، همسایه مهربان ما یا معلمان من به نظرم کاملن نرمال بودند.آنها راجع به ناموس، بکارت، زنان خوب و زنان بد کمتر حرف می زدند یا اصلن صحبت نمی کردند.

کلاس هفتم بودم که عاشق یکی از همکلاسی هایم شدم، یک پسر آلمانی. چند بار همدیگر را بوسیدیم ولی این رابطه زیاد دوام نیاورد. چون او میخواست که ما همدیگر را خارج از مدرسه ببینیم ولی من اجازه نداشتم. اگر مادر و پدر و برادرهایم می فهمیدند احتمالن نمی گذاشتند من دیگر به مدرسه بروم.همکلاسی های من بعد از مدرسه با هم در پارک قرار می گذاشتند. چند بار هم به من گفتند، چون من اجازه نداشتم و همیشه نه می گفتم، یگر از من نپرسیدند که با آنها به پارک بروم.مادر و پدر من ترسشان سر بکارت من بودو به همین خاطر هر گونه تماس و رابطه ای با جنس مخالف ممنوع بود. در نه سالگی که عادت ماهانه شدم مادرم اول از ترس یک سیلی به من زد بعد فقط به من گفت که نوار بهداشتی کجاست و این مسئله هر ماه اتفاق خواهد افتاد. من ترسیده بودم که چرا این اتفاق افتاده و از خودم خجالت می کشیدم. در مدرسه هم راجع به این مسئله نمی توانستم با کسی حرف بزنم برای اینکه در این سن از بچه های همکلاسم کسی عادت ماهانه نشده بود. بعد از یکی دو سال تازه معلم راجع به آن صحبت کرد.

برای من یک چیزی عجیب بود در حالیکه آلت جنسی دختر به شرم و نجسی (ناپاکی) ارتباط داده می شد،آلت جنسی پسر از طرف همه حتی پیرزنان هم تقریبا سجده می شد.

وقتی در ترکیه بودیم در خانه حمام نداشتم و باید می رفتیم حمام بیرون. توی حمام هم با وجودی که حمام زنانه بود هیچ زن لختی را نمی دیدم. یا لنگ داشتند یا با شورت و کرست حمام می کردند. با یک

دوست آلمانی صحبت می کردم که می گفت او هم بعد از ورزش موقع دوش با رغبت لخت نمی شود ولی معمولاً در مورد زنهای آلمانی به چاقی آنها ربط دارد، آنها به خاطر هیکلشان نمی خواهند لخت شوند که مثلاً هیکلشان با ایده آلهای زیبایی نمی خواند. ولی در مورد زنان ترک مسئله شرم و حیا و خجالت است که کلاً دوست ندارند واژن و سینه هایشان را کسی ببیند.

هجده ساله بودم که از مادر و پدرم جدا شدم. برای اینکه عاشق کسی شده بودم و خیلی نرمال می خواستم با او زندگی کنم. می خواستم آزاد باشم، آزاد زندگی کنم. به این شکل انقلاب جنسی آرامی برایم شروع شد. خوشبختانه دوست اولم یک مرد با تجربه ی آلمانی بود. کم کم در این سالها خجالت من هم ریخت.

در موضوع سکسوالیته (تمایلات جنسی) یک اختلاف و شکاف عمیق بین دنیای "غرب" و "دنیای اسلامی" هست و این شکاف و اختلاف به رابطه ی قدرت (توازن قوا) بین دو جنس مربوط است. در کشورهای اسلامی رابطه ی دو جنس نه تنها نابرابر است بلکه با خشونت همراه است. با خشونت، تمایلات جنسی زنانه سرکوب می شود، با خشونت و به زور، زن باید به ازدواج تن بدهد، با خشونت ناموس مردان حفظ می شود، با خشونت تا حد قتل ناموسی.

ما باید در مورد خودمختاری جنسی فرد صحبت کنیم، یعنی حق زنان و مردان که سکسوالیته خودشان را جدا از مذهبشان ازادانه نشان دهند. به نقل از محقق آمریکائی هایت مقام و وضعیت زن در سکسوالیته جای او را در بقیه جامعه منعکس می کند. در کشورهای اسلامی تابوی بزرگی است در این مورد صحبت شود که زنان و مردان بگویند که با هر کسی که دلشان می خواهد بتوانند سکس داشته باشند.

اسلام برعکس چیزی که راجع به آن میگویند در مورد سکسوالیته نظر مثبتی ندارد، فقط در حیطه زناشوئی سکس مجاز است به خصوص برای زنان خارج از حیطه ازدواج هرگونه سکسوالیته ممنوع است و با انتقام گیری پاسخ داده می شود. اینجا و آنجا سکسوالیته در بین مسلمانان مورد بحث قرار می گیرد ولی خیلی محدود. ترس بزرگی وجود دارد از اینکه توهین به اسلام شود، بحث غیرمجاز عمومیت داده شود و مسلمانان رنجانده شوند. عمر کا پلان نویسنده کتاب سکسوالیته در اسلام و فرهنگ ترکی در یک صفحه کامل کتابش عذرخواهی و توجیه می کند که چرا کتاب را نوشته و ادامه می دهد که این کتاب یک رساله یا تز علمی نیست ضد مذهب یا مذهبی نیست، ضد اسلام یا اسلامی نیست و ادامه

می دهد که موضوع اصلی، مذهب و در این مورد خاص اسلام نیست، بلکه سکسوالیته است. درحالیکه عنوان کتاب سکسوالیته در اسلام است. این همه احتیاط در مورد یک کتاب که در آن مسئله اسلام و سکسوالیته مطرح می شود. من برای نوشتن کتابم مصاحبه های زیادی انجام داده ام و پس از مصاحبه ها تزم تأیید شد که دنیای اسلامی نیاز به یک انقلاب جنسی دارد.

فصل دوم

برگردان : سیما محضری

در بخش اول کتاب خانم آتش به توضیح نکاتی می پردازد که همگی در راستای اثبات تر اصلی کتاب است. یعنی "ضرورت انقلاب جنسی در اسلام جهت ایجاد دموکراسی در جامعه". جامعه ای که زن و مرد در آن بطور واقعی از برابری برخوردار باشند. برابری که خودمختاری جنسی زن و مرد از پیش شرط های آن است.

در این رابطه او ابتدا به توضیح چگونگی هویت یابی ادیان تک خدایی و بطور مشخص دین اسلام می پردازد. و می گوید "مذاهب تک خدایی خود را در مرزبندی با سایر ادیان تعریف کرده، در این راستا بر هویت مستقل خویش تاکید می ورزند. بدین طریق دنیای اسلام نیز مرزی میان خود و غرب (کافران، مسیحیان، یهودیان) ایجاد می کند. مرکز ثقل این مرز بندی مساله اخلاق و یا دقیقتر گفته شود مساله اخلاق جنسی است. معرفی غرب به عنوان جهانی بی بند و بار و بی اخلاق و جوامع اسلامی به عنوان جوامع اخلاقی از شاخص های این مرزبندی است".

البته این میل به مرزبندی محدود به عامل مذهب نمی شود، بلکه انگیزه هایی همچون ناسیو نالیسم و راسیسم نیز در این میان نقش ایفا میکنند. برای مثال در ترکیه یک غرور ملی کاملاً آشکار سبب میشود ترکها خود را وراثتاً یار ملیتها دانسته، احساس برتری نسبت به آنها داشته باشند. مساله ای که منجر به برخوردهای راسیستی میشود. (عدم به رسمیت شناختن سایر ملیتها مثلاً کردها در ترکیه).

درآلمان نیز این رفتار برتری طلبانه نزد بسیاری از جوانان ترک متولد شده در این کشور به گونه ای چشمگیر دیده میشود. آنها ترکیه را وطن خود و مردم آن را بهترین مردمان دنیا معرفی میکنند. وقتی این تصور متکبرانه با عنصر مذهب نیز درمی آمیزد به مانعی جدی جهت ارتباط گیری با دیگر ملیتها مبدل میشود.

خانم آتش میگوید: " با این همه مایلم ادعا کنم قوانین و سنتهای اسلامی است که معیار اساسی برای رد سایر فرهنگها و مذاهب است".

همانطور که گفته شد در مرکز مرزبندی اسلام با غرب مساله اخلاق بویژه اخلاق جنسی قرار دارد. کلاً سیستم ارزشهای یک فرد مسلمان در درجه اول از قرآن و احادیث نشأت میگیرد. احادیث نیز بیشتر به مساله امر و نهیها و هشدارهای مذهبی و اخلاقی میپردازد. بسیاری از مسائل که در قرآن به آن اشاره دقیق نشده از طریق احادیث مورد بررسی قرار میگیرد. آنها قسمتی از قوانین مذهبی هستند و پس از قرآن در مقام دوم قرار دارند. همه امور زندگی نه فقط سوالات اخلاقی بلکه همه موارد از علوم و فنون گرفته تا سیاست و علم اجتماع و غیره با قرآن مقایسه و تجویز میشود. کلام خدا " قانون مسلمانان" به تمام سوالات پاسخ میگوید. و آنجا که قرآن سوالها را باز میگذارد توسط حدیث و تفاسیر پاسخ داده میشود. در مواقع شک نیز فتوا بکار میاید.

تفاوتی عمیق و ریشه دار

کم نیستند مسلمانانی که بسیار مایل هستند فرهنگ غرب را بد معرفی کنند. البته اگر کلاً غرب را دارای فرهنگ بدانند. اگرچه به بسیاری از موارد فرهنگی آن حسادت ورزیده و گاهی نیز زبان به تحسین آن میکشایند.

کم پیش نیامده که یک ترک مطرح کند. " چقدر آلمانیها با نظم جلو باجه به صف میایستند، اگر ترکها بودند، ازد حامی ایجاد میکردند که در آخر به دعوایی منجر میگشت که مشخص شود چه کسی نفر بعدی است".

نظافت خیابانها، فرهنگ مطالعه، پیشرفتهای علمی و اقتصادی نیز از مواردیست که از چشم آنها دور نمی ماند. بسیاری از زنان مسلمان به برابری که در جوامع غرب بین زن و مرد در مقایسه با اسلام وجود دارد با دیده تحسین می نگرند. بخصوص به آزادی جنسی زنان در غرب حسد می ورزند. با اینهمه و علیرغم این نکات باز غرب غیر اخلاقی و فاسد خواننده میشود. این موضوع نشانگر این مطلب است که در رابطه با مسله سکسوالیته تفاوتی عمیق میان دو فرهنگ موجود است. که باید روی آن تعمق کرد. مثلاً اینکه اگر یک دختر ترک و مسلمان لباسی راحت به سبک زنان آلمان بپوشد فاحشه نامیده میشود بیش از هر چیز نشانگر تحقیر شیوه زندگی زن آلمانی است. در اینجا توضیح داده

نمی‌شود چرا لباس راحت و سبک برای زنان، اصولاً هر لباسی به غیر از چادر، برقع و روسری بعنوان لباس غربی نام گذاری می‌شود. آیا مدرن مساوی است با غربی؟ آیا یک سرزمین اسلامی میتواند به شکلی مدرن توسعه پیدا کند؟ در پرنسپ باید گفت آری. اما با پا سدارن مذهب و حجاب اجباری خیر. از بین بردن این دو عامل با زدارنده و به رسمیت شناختن خود مختاری جنسی میتواند دنیای اسلام را تغییر دهد. اما اگر این تناقض از بین نرود دنیای اسلام همواره از مسیر دموکراسی دور خواهد ما ند.

دموکراسی را نمیتوان فقط با مردان یک جامعه ساخت. اگر کشورهای اسلامی واقعا به دمکراتیزه کردن جامعه شان علاقمند باشند فقط با به رسمیت شناختن حقوق برابر بین زن و مرد است که این امر میسر می گردد. امری که ارتباطی تنگاتنگ با خود مختاری جنسی دارد. تا زمانی که کشورهای اسلامی فقط از تکنیک غرب استفاده میکنند اما قوانین زمان پیامبر را برای پیشبرد حیات اجتماعی جامعه تجویز میکنند. و این در حالیست که جامعه غرب هر روز به جلو گام بر میدارد، نمیتوان از یک سیاست واحد جهانی سخن گفت. سیاستمداران اسلامی متوجه ضرورت جدایی دین از سیاست نیستند. سیاست اخلاق جنسی اسلامی مانع میشود که آنها یک جامعه مدرن و دمکرات بسازند. آنها همواره بین اخلاق دو گانه خود (در درون و در زندگی خصوصی شان پای بند به فرم زندگی غربی و در بیرون و زندگی اجتماعی تظاهر به اخلاق اسلامی) از یک طرف و زندگی سخت اخلاقی و اسلامی که جامعه را خواستار آن میدانند، در نوسان هستند .

در تصوّر آنها اسلام از ادیان دیگر متفاوت است، برخوردی مثبت به سکسوالیته دارد، آن را جزئی از زندگی میدانند. اما همزمان آن را امتیازی مردانه تلقی میکنند. آنها در عمل سیاسی به این نکته توجه می کنند که قرآن و احادیث در مورد سکسوالیته چه نظری بیان داشته و از خود سوال میکنند آیا ما باز مسلمانیم اگر به سیاست اخلاقی غرب نزدیک شویم .

مفاهیم پاک و ناپاک

از مفاهیم کلیدی در دین اسلام مفاهیم پاک و ناپاک می‌باشد. گفته میشود انسان در موقعیّت اولیّه پاک بوده است. اما این پاکی را میتوان هر لحظه از دست داد. بنابراین باید سعی کرد از تاثیر عوامل بیرونی که این ناپاکی را میسر می‌سازد کاهید. عواملی که انسان را به سوی ناپاکی میبرد از جمله کلیه ترشحاتی است که از بدن

خارج میشود. به مانند خون ، ادرار، و ترشحات به هنگام هم خواب گی، . عادت ماهانه نیز از موارد مشخص ناپاکی است. البته ادیان دیگر در این مورد با اسلام اشتراک نظر دارند. زن در امکان تولید مثلش به همان اندازه ستایش ، که تحقیر میشود. عادت ماهانه زنان به عنوان علامت سکسوالیته زنان مردان را به وحشت می‌اندازد. مسلمانی که خود را ناپاک نمی‌خواهد باید خود را از خون عادت ماهانه بر حذر دارد. سکس در هنگام عادت ماهانه برای مسلمان ارتدوکس قابل تصوّر نیست. البته مردان مسلمانی هستند که در هنگام عادت ماهانه همسران یا دوست دخترانشان با آنها همبستر میشوند اما این مورد با تصوّر اسلام از پاکی هم خوانی ندارد. اگرچه برای هر دو جنس سکس به عنوان امری جالب و لذتبخش محسوب میشود اما پس از آن هر دو ناپاک هستند. ناپاکی که با غسل پاک میشود . پاکی به آن معنا نیست که فرد کاری خلاف انجام داده باشد که بخواهد آثارش را پاک کند. بلکه به معنی تمیزی و پاکی بدن است

یکی دانستن مفاهیم سکسوالیته و ازدواج در اسلام

گفته میشود اسلام سکس را نفی نمیکند بلکه آنرا نیازی انسانی همچون خوردن، آشامیدن و غیره میدانند. با این همه گفته میشود سکس را باید در ازدواج تجربه کرد. در طرح این موضوع اسلام تفاوتی با دیگر ادیان ندارد. مشخصاً در قرآن سکس و ازدواج یکی دانسته میشود. کلمه نکاح برای ازدواج و سکس مشترکاً بکار برده میشود. یک لغت مجزا برای سکس در زبان عربی موجود نیست. از همین جا مشخص میشود سکس به کجا تعلق دارد. فرم پذیرفته شده رابطه جنسی جایگاه خود را در ازدواج می‌یابد. و خارج از ازدواج زنا محسوب میشود. و زنا گناه است که با توبه پاک نمیشود بلکه خیانتی است که مجازات مرگ در پی دارد.

در سال ۲۰۰۹ یک دختر ۱۹ سال به همراه دوست پسر ۲۱ ساله اش در افغانستان در ملا عام به جرم سکس خارج از ازدواج به دست طالبان اعدام شدند. فرماندار آن منطقه این اعدام را رنجشی برای اسلام دانسته انرا محکوم نمود . اما هیچکس کاری بر علیه آن انجام نداد. امّا وقتی در دانمارک کاریکاتور است دانمارکی کاریکاتوری از محمد کشید، انبوه مردم مسلمان به خیابانها آمد. در حقیقت باید گفت اعدام آن دختر افغانی برخلاف اسلام نبود بلکه محصول آن بود.

محمد الگویی برای زندگی، حتی در سکس

کسی که در باب مسأله سکس در اسلام تحقیق کرده باشد. حتماً به این ادعا برخورد کرده که اسلام با سکس برخوردی مثبت دارد و آن را تائید می‌کند. و اینکه دنیای اسلام به لذائذ انسانی بها می‌دهد و مخالفتی با آنها ندارد. یکی از دلایل این نگرش و تصوّر این است که محمّد بر خلاف مسیح زندگی جنسی فعّالی داشته که از آن روایت بسیار نقل شده است. در احادیث ال - بحاری در مورد پیامبر گفت شده که او نیروی جنسی ۳۰ مرد را داشته و میتوانسته در یک شب همه زنانش را از نظر جنسی راضی کند.

اینکه مسیح احتیاجات جنسی خود را چگونه بر طرف میکرده به هیچ عنوان بخشی از دین مسیحیت را به خود اختصاص نمی دهد. اما نزد مسلمانان قضیه جور دیگری است. آنها باید محمّد را سرمشق قرار دهند حتی در مساله سکس. برای مثال مسلمانان ارتدوکس دقّت میکنند در هنگام هم خوابگی به نکاتی توجه کنند که محمّد به آنها توجه می کرده است. حتی در بین مسلمانانی که زیاد هم اهل نماز و روز نیستند محمّد معیاری برای اندازه گیری درجه مردانگی می باشد. محمّد نه تنها به عنوان مردی که توانایی إرضاء همه زنانش را در کوتاه مدت داشته بلکه به عنوان معشوق دلخواه نیز تصوّر شده، زیرا که او را در انجام هر کاری فردی کامل دانسته اند.

نویسنده سوری سلوا ال نیمی در رمانش به نام بوسه شیرین که در سال ۲۰۰۷ در لبنان منتشر شده از زبان قهرمان زن کتاب مینویسد که چگونه او در وقت عشق بازی با معشوق که الگوی پیامبر را در موقع عشق ورزی رعایت میکرده از سکس نهایت لذت را میبرده. طبیعی است که بسیاری از زنان از سکس خود لذت میبرند حتی زنان مسلمان نیز. اما آنچه در واقعیت جامعه مسلمان به چشم می خورد با آنچه در این کتاب تصویر شده بسیار متفاوت است.

رابطه اسلام و سکس

تصوّر اینکه اسلام و سکسوالیته دو موضوع کاملاً متناقض هستند فقط در تصوّر غربیها موجود نیست. در مصاحبه هایی که خانم اتش با جوانان مسلمان داشته از آنها خواسته اولین چیزی که به نظرشان میرسد در جواب این سوال بگویند. سوال این بوده ؛ تصوّر شما از رابطه سکس با اسلام چیست ؟. جوابها به این ترتیب بوده است.

رابطه این دو مثل رابطه سیاه و سفید است یا مثل رابطه تلخ و شیرین. فرد دیگری میگوید در اسلام سکس یک تابوست. و یا جواب دیگری

این چنین است در اسلام سکس جایز است اما پس از ازدواج، و دیگری می گوید: اسلام در کل بر اساس سکس بنا شده و یا دقیقتر گفته شود سیستمی از قوانین مذهبی که بر اساس سکس بنا شده. و جواب- هایی از این دست. و نظر یک معلم آلمانی که ۴ سال در سرزمین هایی با فرهنگ اسلامی زندگی کرده و در حال حاضر در امارت عربی زندگی می کند به این شرح بود. "سکس به عنوان یک حس طبیعی که می خواهد زندگی کند اما اجازه ندارد. بعد مثل آتشقشانی که زیر فشار است یک دفعه بیرون میزند و قاعدتاً نمیتواند در مسیر طبیعی بیفتد. سکس آنطور که من اینجا می بینم از یک اخلاق دوگانه پیروی می کند."

طبیعتاً احمقانه است که بخواهیم ثابت کنیم در اسلام سکس وجود ندارد یا سکس خوب وجود ندارد. اما این موضوع وقتی مطرح می شود که مشخص می گردد سکسوالیته در اسلام تحت فشار است بخصوص سکسوالیته زنان.

پاسخ نشریات رسمی اسلامی به این سوال که چرا در کشورهای اسلامی سکسوالیته زنان تحت فشار قرار می گیرد به این صورت است: این امر موضوعی مذهبی نیست، بلکه به سنت بستگی دارد. بدین طریق اسلام مبرا میشود و بار مسئولیت به شاخص های فرهنگی منتقل میشود. گویا میتوان مذهب، فرهنگ و سنت را از هم جدا کرد.

فرهنگ مقصر است وگرنه مذهب به زنان ستم نمیکند. این سخن آخر را بخصوص از زبان زنان روسری بسر می شنویم. آنها دلیل می آورند که روسری یک حمایت است. با آن مردان می فهمند که زن روسری بسر برای سکس در دسترس نیست.

سواى این همیشه طرح میشود در قرآن آمده با زنان خود خوب رفتار کنید و از پیامبر فاکت آورده میشود که رفتار خوب با زنان نشان ایمان شماست. یک نکته در همین حرف، ضد زن بودن پنهان آن را مشخص میکند. و آن اینکه فقط از مردان صحبت میشود. و سخنی از رفتار خوب یک زن نسبت به مردش در میان نیست. همین نکته نشان می دهد که زنان در اینجا نقش زیر دست را دارند. حیوانات خانگی که باید با آنها خوب برخورد شود.

اسلام دینی التذاذی؛ اسطوره یا واقعیت ؟

اسطوره ارزیابی مثبت اسلام نسبت به امر سکس که در دنیای غرب همواره تبلیغ میشود فقط مختص به مبلغان اسلامی نبوده و نیست. بلکه ریشه در افکار شرق دوستان و مسافرین به آسیا، نیز دارد. احتمالاً

آنها داستانهای ۱۰۰۱ شب و یا رمان هایی از این دست را خوانده اند . کتاب‌های که توسط اندک شماری از مسلمانان خوانده میشوند و هیچ تأثیری بر زندگی‌جنسی‌اکثر مسلمانان ندارند.

منبع اصلی برای این ایده یعنی التذاذی بودن اسلام، سفر نامه‌های است که مسافرین به شرق درباره امپراتوری عثمانی نوشته اند با حرم ها، جشنها و رقصنده‌های شکم.

در قرن ۱۸-۱۹ غربی هایی که به شرق سفر میکردند فقط با هم طبقه^۶ خود یعنی طبقات بالا ارتباط داشتند و در مورد زندگی طبقات پایین چیزی نمیدانستند و به حقیقت زندگی زنان نیز واقف نبودند. زیرا زنان پوشیده در چادرهایی بودند، که فانتزی آنها را تحریک میکرد. از این زمان رمانها و داستان هائی در دسترس است که شرق را به عنوان مکانی تصویر می‌کند که در آن می‌توان تجربه های جنسی را جستجو کرد که در اروپا قابل دسترسی نیست. و آن زندگی جنسی است با مفهومی گسترده، تقاضایی بی‌مرز، و انرژی عمیق. بیگانه ترین و پرفانتزی‌ترین مکان برای آنها حرم بود که در آنجا فانتزی شان شعله ور میگشت.

در اینجا خانم اتش از قول فاطمه مرینسی جامعه شناس مراکشی می نویسد. " بازدید کننده غربی حرم را یک سرزمین عجیب و اروتیک میدید. که در آن زنان بی قدرت و برهنه بی‌هیچ شکایتی تسلیم خواست‌های صاحبان حرم بودند . امّا واقعیت چه بود ؟ زنان حرم نه خوشبخت بودند نه بی‌گله ، و نه رابطه خوبی با یکدیگر داشتند. به نظر می‌آید هنرمندان شرقی در مینیاورها و داستان‌های خود بهتر واقعیت زندگی حرم را به تصویر کشیده اند. مثلاً زنانی را در مینیاورها نقاشی کرده‌اند که به نا برابری خود آگاه اند و بی‌میل و با اکراه به خواست مردان حرم تن میدهند." اگر حتی قبول کنیم که این اسطوره یعنی اسلام التذاذی واقعیت دارد. باز باید بپذیریم این اسطوره به کار مردان می‌آید زیرا که به آنها اجازه ۴ زن عقدی در زمین و وعده ۷۲ حوری در بهشت داده شده است. اما آیا اینها دلیلی بر صحت این اسطوره است وقتی که فقط یکی از طرفین از رابطه جنسی لذت می برد و دیگری اصلاً به حساب نمی آید. البتّه بعداً به این نکته پرداخته میشود که چطور اخلاق جنسی اسلامی حتی سکس مردان را نیز تحت فشار میگذارد.

سکسی شدن بیش از حد:

آنچه در واقعیت جوامع مسلمان به چشم می‌خورد سکسی شدن بیش از حد از یکطرف و نداشتن سکسی با لذت از طرف دیگر می‌باشد. امری که در دیده اول یک تناقض جلوه می‌کند، اما در نگاهی دقیقتر اینطور نمی‌نماید.

در این جوامع سکس همیشه حضور دارد اما پشت صحنه و در ظاهر حکم تابو را دارد. خطر از بین رفتن پرده بکارت و ناموس خانواده هر نوع توجه عادی به مساله سکس خارج از ازدواج را در نطفه خفه می‌کند.

با کشیدن حجاب بر سر زنان و کنترل سکسوالیته آنها تلاش میشود که مردان از نظر جنسی تحریک نشوند.

جدایی جنسی در پاکستان، افغانستان، عربستان و غیرو کوششی در این راستاست. اما در حقیقت، جدایی جنسی نقشی کاملاً برعکس ایفا می‌کند. جایی که مردان و زنان امکان با هم بودن را دارند این سکسوالیته بیشتر و بیش از حد دیده میشود. این مسئله خود را بیشتر نزد کودکان نشان می‌دهد. بخصوص دختران کوچک از همان سنین کودکی یاد می‌گیرند که چیزی بین پاها یشان دارند که برای مردان جالب است و باید سعی در حفاظت آن داشته باشند.

افکار خانواده‌های ترک در مورد سکس بیدار نشده فرزندان‌شان همواره مکانی برای بروز دارد. مثلاً اگر خانواده‌های آلمانی مدرسه‌ای را برای فرزندشان انتخاب میکنند که امکانات تحصیلی بیشتری دارد و برای آینده فرزندانشان مناسبتر است. خانواده‌های ترک بیشتر به این فکر میکنند که محیطی را انتخاب کنند که تأثیرات فرهنگ غرب روی فرزندان‌شان هر چه کمتر باشد. در یک مصاحبه تلویزیونی مادری ترک در جواب این سوال که چرا دخترش را به مدرسه‌ی قرآن می‌فرستد میگفت نمی‌خواهم دخترم در ۱۶ سالگی به مانند دختران آلمانی یک دوست پسر داشته باشد. اکثر بچه‌های مسلمان اجباراً به مدارس دولتی می‌روند جایی که با توجه به فرهنگ خانواده‌هایشان از یک طرف و فرهنگ مدارس از طرف دیگر با دو شیوه تربیتی متفاوت روبرو میشوند. در مدارس دو جنس با هم هستند بدون آنکه فرهنگ اسلامی دخالتی داشته باشد. اما در اینجا نیز دختران ترک که روسری به سر ندارند یا به قولی لباس غربی پوشیده اند مورد آذر و اذیت پسران ترک واقع میشوند. اگر دختر ترکی در مدرسه دوست پسر داشته باشد باید آرزو کند در خانواده لیبرالی بزرگ شده باشد و از طرف همکلاسیها نیز مورد حمایت قرار گیرد. در غیر اینصورت از طرف جامعه ترک فاحشه خوانده میشود و مورد

ازار وادیت قرار میگیرد.

البته نباید گفت جوانان ترک رابطه جنسی ندارند یا بوسه و عشق ورزی را تجربه نکرده اند. طبیعتاً روابطی داشته اند اما پنهانی و پر از ترس از برملا شدن آن. بدین گونه جوانان ترک با دو گونه رفتار و تربیت مواجه میشوند. در مدرسه یاد میگیرند که اطرفشان را چنان آلوده به سکس نبینند آنطور که پدر و مادرها یشان به آنها آموخته اند. اما همزمان با مشکلی‌نیز روبرو میشوند و آن مشکل جهت گیری بین دو فرهنگ است.

در اینجا خانم اتش از تجربه های خود میگوید. « خجالت می‌کشیدم وقتی اطرافیان من چنین بد از زنان آلمانی میگفتند و آنها را فاحشه خطاب میکردند. دوست داشتم به آنها بگویم که در اشتباه هستند اما جرات نداشتم آنها خیلی مطمئن حرف میزدند. یک دختر ترک از احساس مشابهی حرف میزند و میگوید. « می‌شنیدم که میگفتند دختران آلمانی بی‌اخلاق بزرگ میشوند. اما در مدرسه دختران هم کلاسی من کاملاً طبیعی بودند با اینهمه کلیک های ترک نمی خواستند با همکلاسیهای آلمانی رابطه دوستی داشته باشند. حتماً خانواده‌های آلمانی نیز بودند که خواهان رابطه فرزندان‌شان با ترک‌ها نبودند. به هر صورت در حیات مدرسه یک رابطه راسیستی دو طرفه حاکم بود. »

البته باید گفت جایی که دو جنس با هم باشند زمینه برای یک رابطه جنسی وجود دارد. اما سوال این است که این رابطه چگونه ارزش گذاری میشود. محمّد در حدیثی گفته. اگر یک مرد با یک زن تنها باشد شیطان بین آنها عمل می‌کند. خیلی‌از مسلمانان این مثل را میدانند. آنها میدانند که همیشه یک خطر موجود است وقتی دو جنس با هم باشند. در مدارس طبیعتاً دختران و پسران ترک تنها نیستند مسئولین تربیتی حضور دارند. اما چون آنها نیز آلمانی هستند خیلی از خانواده‌های ترک خطر را باز هم احساس میکنند. زیرا معتقد هستند آلمانی‌ها خیلی‌آزادانه به مساله سکس نگاه میکنند. وقتی خود مختاری جنسی با رابطه جنسی‌مداوم یکی‌گرفته شود تعجیبی از این قضاوت نباید کرد. حتی درس‌شنا برای خیلی‌از خانواده‌های ترک مشکل بزرگیست. آنها تفکر سکسی‌از برهنگی دارند. هر چند در هنگام شنا کسی برهنه نیست و همه مایو به تن دارند. درس آموزش جنسی‌نیز که در مدارس تدریس میشود به همین گونه پر خطر ارزیابی میگردد. زیرا تصور میشود آنجا مطالبی تدریس میشود که بهتر است پنهان بماند چرا که با دانستن آن مطالب بچه‌ها به فکر کارهای احمقانه میافتند. وقتی خانواده‌های ترک به بچه‌ها یشان یاد نمی دهند که دو جنس بدون

تفکر سکسی میتوانند با هم رابطه داشته باشند خیلی اهمیت دارد که این تجربه در مدارس صورت گیرد. خوشبختانه اداره آموزش که تا به حال به کودکان ترک اجازت میداد که به دلخواه در کلاسهای آموزش جنسی شرکت کنند. به تازگی این امر را کاملاً محدود کرده و ترکها نیز مجبور به شرکت در این کلاسها هستند.

از مشکلات دیگر خانوادههای ترک نگرانی آنها در هنگام سفر گروهی دخترانشان با مدرسه میباشد. زیرا آنجا دیگر کنترل غیر ممکن میباشد. برای رفع این نگرانی آنها ترجیح میدهند از سفر دخترانشان جلوگیری کنند. طبق آمار تعداد دخترانی که حق سفر ندارند هر سال روی به افزایش است. هر چند این مشکل شناخته شده است اما رویش تحقیق صورت نمیگیرد. و مشکل نا دیده گرفته میشود. همه امیدوارند این مسئله خود به خود حل شود.

مدارس آلمانی نیز میخواهند آرامش خود را داشته باشند و در این مورد عکس العملی نشان نمیده اند. و به راحتی دختران ترک را از سفر حذف میکنند. چون رفتارهای خشن از طرف خانواده آنها را دیده اند. این مسئله که مسلمانان بمب گذاری میکنند، آدم میکشند، ترسناک هستند، نیز به موضوع دامن میزنند. این مشکل بخصوص در مورد خانوادههای سنتی که دخترانشان روسری به سرمیکنند چشمگیرتر است. با این همه همیشه مسولان امور تربیتی هستند که علیه این قضیه اقدام میکنند.

یک معلم برایم نقل میکرد که یک دختر ترک از خانواده سنتی علیرغم مخالفت اولیه خانواده توانست با مدرسه به مسافرت برود. اول خانواده را به مدرسه دعوت کردند. در دور بعدی معلم به خانه دختر رفت. در حالیکه معلم با دختر، برادر کوچکتر و پدر خانواده در اتاق نشسته بودند مادر در آشپزخانه بوده و دختر باید پذیرایی میکرد. در موقع خدا حافظی مادر خانواده یک لحظه در راهرو ظاهر میشود. و وقتی معلم دست خود را بسوی او دراز میکند او ابتدا مکث کرده سپس با اکراه دستش را به سوی معلم دراز می کند. در ابتدا دلایل معلم برای اینکه دختر با کلاس همسفر شود گارگر نمی افتد. فقط هنگامی که معلم تهدید به افشاگری در مطبوعات میکند خانواده راضی می شود. در این مثال جدا از مساله مقاومت خانواده در برابر مسافرت دخترشان؛ برخورد سکسی آنها با کل قضیه بخوبی نمایان است. معلم برای صحبت با خانواده آنجا رفته و مادر تمام وقت در آشپزخانه است. و به هنگام خدا حافظی با معلم دست نمی دهد چرا که هر گونه تماسی بین زن و مرد گناه است.

آنطور که دیده میشود برخی مدارس راه حل‌های جدا گانه برای حل این مشکل جستجو میکنند اغلب سعی میشود خانواده و برادر قانع شوند. مثلاً گفته میشود یک مراقبت ویژه از دختر آنها بعمل می‌آید. توضیح داده میشود که اتاق خواب‌ها جدا هستند. عکس‌هایی از محل اقامت نشان داده میشود که نشان می‌دهد اقامتگاه دختران از پسران جداست حتی پدر و مادرانی هستند که از محل دیدن میکنند تا به صحت گفته مسئولین مطمئن شوند.

اما این حرکت هر چند خوب در دراز مدت تأثیری ندارد. درحقیقت در اینجا به خواست خانواده تن داده میشود تا اجازه همراهی دختر گرفته شود. اما در ساختار تغییری حاصل نمیشود. وقتی به خانواده قول داده میشود که بکارت دختر دست نخورده می‌ماند و مراقبت ویژه از او بعمل می‌آید. در اصل قبول میکنند دختر ترک حق برابر حقوقی با دیگران را ندارد. مدرسه برای بسیاری از دختران تنها مکانی است که در آنجا یک اخلاق جنسی دیگر را تجربه میکنند. و میتوانند رابطه طبیعی با جنس دیگر داشته باشند. بنابراین بسیار مهم است که در آنجا یاد بگیرند شهروند یک سرزمین آزاد و دمکرات بودن چه معنایی دارد. آنها نباید به خاطره تجربه زندگی جنسی مجازات شوند. جامعه وظیفه دارد امکان رشد شخصیت جوانان را فراهم آورد. آنها باید بتوانند آزادی خود را تجربه کنند. کسی حق ندارد آنها را به جرم عاشق شدن، یا سکس قبل از ازدواج مجازات کند.

مجازات‌ی سخت:

مجازات سکس خارج از ازدواج در کشورهای اسلامی سنگسار می‌باشد. بیشتر از همه زنان مشمول این مجازات میشوند. اما در مواقع خیانت در ازدواج یا همسکسوالیته مرد را نیز شامل میشود. حتی یک تجاوز، بیگناه را نیز به مجازات سنگسار گرفتار می‌کند. برای مثال در سومالی یک دختر ۱۳ ساله که از طرف ۳ مرد مورد تجاوز واقع شده بود. خود به جرم داشتن سکس قبل از ازدواج به سنگسار محکوم شد و این حکم در مقابل چشمان ۱۰۰۰ نفر در استادیوم ورزشی به اجرا درآمد.

البته این تنها مورد نبوده و نخواهد بود. متأسفانه افکار عمومی جهان به این قضیه نگاه جدی نمی‌اندازد. اما لازم نیست جای دور برویم تا شاهد این فرم خشن تجاوز به حقوق زنان باشیم. در همین اروپا خانواده‌های سنتی هستند که زنان و دخترانشان را به جرم رفتاری خارج از اخلاق جنسی اسلامی به مرگ محکوم میکنند. برای مثال

قتل دختر کرد ۲۳ ساله در برلین و دختر ۱۶ ساله افغانی در هامبورگ به جرم داشتن شیوه زندگی غربی از همین دست قتل‌های ناموسی بود. در هر دو مورد برادر مسؤل قتل بوده است. وقتی برادر این دختر ۱۶ ساله در دادگاه محکوم شد برادر دیگر نوشت: شما خانواده مرا از من گرفتید. و بیان می‌کند دختر افغانی از این دست مسائل در سر ندارد بلکه این مسائل را آلمانی‌ها در ذهن آنها ایجاد میکنند.

این مدل دلیل آوردن را اما م‌های جماعت نیز در مساجد استفا ده میکنند. و به خانواده های مسلمان توصیه میکنند که بچه‌های خود را از رفتا رهای غیر اخلاقی غرب دور نگاه دارند وگرنه دخترانشان به فاحشه تبدیل میشوند. در مجامع اسلامی همواره دلیل آورده میشود که چرا یک برادر مجبور به قتل خواهرش میشود. و البته در بهترین حالت در مورد این قتلها سکوت میشود. طرفداران نسبیت فرهنگی نیز در مورد نادیده گرفته شدن خودمختاری جنس‌زنان مسلمان و قتل‌های ناموسی یا سکوت اختیار میکنند و یا دلیل می‌آورند که تفسیر اخلاقی سکسوالیته هیچ ربطی به قتل زن عضو خانواده ندارد و می‌گویند مردان اروپایی نیز مرتکب قتل همسران و یا دوست دخترها یشان میشوند.

در اینجا باید گفت تفاوت است بین یک مرد اروپایی که شاید از حسد فردی زنش را میکشد. چون مثلا جدایی را تاب نمی‌آورد با یک مرد مسلمان که بخاطر تابوهای عمومی و سنتی دختر یا خواهرش را میکشد.

مورد اول به جنبه روانی شخصیت فرد باز میگردد. به مدل و شیوه تربیتی او در خانواده و به گذشته فردیش. اما در مورد دوم علت قتل نتیجه یک انگیزه مذهبی و تبعیث از یک سیستم ارزشی است. در مورد اول مسؤل قتل یک نفر است اما در مورد دوم افراد زیادی مستقیم و غیر مستقیم در قتل شریک هستند.

دلایل مختلف تحت فشار بودن سکسوالیته در جوامع اسلامی :

تحت فشار بودن سکسوالیته در جوامع اسلامی به دلایل مختلف از جمله - جدایی جنس - التزام به حفظ بکارت - عدم امکان ازدواج بین شاخه‌های مختلف مذهبی - ازدواج اجباری و ... غیره بستگی دارد.

این مسائل باعث میشود رابطه به شکل طبیعی صورت نگیرد. و در دراز مدت به اشکال مختلف روانی بروز کند. از جمله - عدم توانایی مرد در ایجاد رابطه جنسی (impotenz)، - افسردگی - رابطه جنسی با احشام (sodomie)، - بچه بازی (pädophilie). و در کلیت خود به شکل آمادگی جهت تجاوز. جامعه پدر سالار مذهبی مسئولیت این فلاکت را

بعهده دارد. در این جوامع هرچند مشکل برای همه ملموس است اما نادیده گرفته میشود. سکسوالیته تحت فشار میتواند همچنین خود را در سکس پارتی، رفتن به فاحشه خانه، دیدن فیلم‌های پورنو و غیره خود را نشان بدهد. اخبار و آمار حاکی از آن است که ترکیه بیشترین بازدید کننده صفحات پورنو را داراست.

در نماز جمعه نیز صف مردان در هنگام نماز از زنان جداست. و این اقدام به خاطر تحریک نشدن مردان از جذابیت جنسی زنان در هنگام نماز صورت می‌گیرد. بنظر می‌آید که عبادت در اسلام نیز بار جنسی پیدا می‌کند. چرا یک مسلمان حتی در این مکان مقدس نمیتواند کنترل برغرایز جنسی خود داشته باشد. آیا این موضوع یک تحقیر برای همه مردان نیست. وقتی جدایی جنسی و فشار جنسی موجود است همه چیز تحت الشعاع این موضوع قرار می‌گیرد. نکته دیگر ازدواج اجباری است در اینجا نیز سکسوالیته بگونه ای تحت فشار است. وقتی انسان شریک زندگیش را خود انتخاب نمیکند. و طرفین هیچ احساسی به هم ندارند بخصوص در رابطه با مسئله سکس.

سکس با کسی که قبلاً ندیدی و نمیشناسی، خیلی از زنان در این شرایط خود را تسلیم شرایط میکنند حتی تسلیم به تجاوز. و با گذشت سال‌ها دچار افسردگی و انواع بیماری‌های روانی میشوند.

در غرب این موضوع قابل تصوّر نیست و جدّی نیز گرفته نمیشود. زیرا همیشه در بحث ازدواج اجباری گفته میشود ازدواج در غرب نیز چندان خوشبخت تر از ازدواج اجباری نیست. و آمار بالای طلاق را مثال می‌آورند. اما این نوع دلیل آوردن سفسطه‌ای بیش نیست. زیرا بین این دو فرم ازدواج تفاوتی چشمگیر موجود است.

تفاوت است بین ازدواجی که با عشق طرفین صورت می‌گیرد و بعدها ممکن است به طلاق منجر شود. با ازدواجی که فرد در روز ازدواج با همسر آینده خود آشنا میشود و ممکن است او را بسیار نامطبوع نیز بیابد.

برای مردان نیز سکس در یک ازدواج اجباری اغلب با سکس یکطرفه با یک فاحشه تفاوتی ندارد. البته شاید بدان شکل ناخوشایند نباشد اما مطمئناً آن چیزی نیست که مردان در فانتزی‌هایشان منتظرش بودند. ناتوانی در عدم ارتباط جنسی و مشکلات روانی از نتایج و عواقب آن می‌باشد. بسیاری از مردان کمبودهای عشقی، عاطفی خود را بعد از ازدواج اجباری در رابطه با زن دیگری می‌جویند. امکانی که برای زنها موجود نیست.

زمانش رسیده که تجربیات جنسی زن و مرد در دنیای اسلام با هم مقایسه شود ، نتایج گفته و سوالاتی طرح گردد. کاری که در دهه ۷۰ در غرب صورت گرفت.

مسلمان بودن نه به آن معناست که زنان و مردان مسلمان ازدواج کرده از رابطه جنسی خود راضی هستند . و نه معنا میدهد که خارج از ازدواج نیاز به سکس موجود نیست. اگر خانواده‌های مسلمان بیان میکنند دخترانشان بر عکس دختران آلمانی بسیار با شخصیت هستند و قبل از ازدواج دوست پسر و رابطه جنسی ندارند در حقیقت بیان میکنند که دخترهایشان قبل از ازدواج به سکس نیاز ندارند.

تفسیر و تاویل:

از بحث‌های مهم که همیشه در رابطه با تم اسلام و سکسوالیته مطرح است . این ادعاست که اسلام بسیار متفاوت تفسیر میشود و با این ادعا گفته میشود رفتار نامناسبی که در برخی کشورهای اسلامی با زنان صورت می‌گیرد ربطی به اسلام ندارد . در جواب این ادعا خانم اتش میگوید :بله درست است اسلام چند جانبه تفسیر میشود. تفاسیر مختلفی از اسلام موجود است. مذاهب سنی، شیعه ، علوی ... نمونه هایی از این تفاسیر هستند و این فقط یک تقسیم بندی کلی است. از آمریکا تا آندونزی باز هم این تفاسیر با هم متفاوت هستند. اما فقط وقتی گفته میشود در قران و احادیث زن و مرد برابر خوانده شده اند باید با آن مخالفت کنم. زیرا تز برابری زن و مرد با حکم برابر بودن زن و مرد در برابر خدا یکی تلقی میشود.

در یکی از نشریات انجمن اسلامی کارسروه در مقاله ای تلاش میگردد قضاوت غرب در مورد زیر ستم بودن زن مسلمان رد" شود. در آنجا در مقابل این سوال که آیا زن و مرد در اسلام برابرند گفته میشود "در اسلام با توجه به متفاوت بودن دو جنس حقوق زن و مرد رعایت میشود. خدا برای زن و مرد حقوق و وظایفی مشخص کرده که با طبیعت آنها سازگار باشد. اما بدون در نظر گرفتن طبیعت آنها هر دو جنس در برابر خدا یکسانند".

چنانچه ملاحظه میشود این یکسان بودن در برابر خدا با مفهوم حقوق مساوی زن و مرد در غرب اصلا یکی نیست. هر چند مسلمانان بخواهند ادعا کنند اسلام دید مثبتی نسبت به زن دارد. یا مثلا گفته میشود در اسلام طرح نشده زن حتما باید باکره ازدواج کند. و باکره بودن تنها یک زن از زنان پیامبر(عایشه) را دلیلی بر این مدعا میگیرند. اما

از آنجایی که در اسلام اجازه سکس خارج از ازدواج موجود نیست و زن قبل از ازدواج نمیتواند رابطه جنسی داشته باشد این معنا را میدهد که زن تا موقع ازدواج باید باکره بماند. من به توانایی رفرم در اسلام معتقدم. گمان میکنم مسلمانان میتوانند با هم به یک نگرش واحد برسند که تفسیری متناسب با زمان از قرآن واحادیث داشته باشند. اما ردّ میکنم که قرآن در فرم اولیه خودش برابری زن و مرد در لذت بردن از نیروی جنسی خود را به رسمیت شناخته باشد برای رسیدن به این هدف یک رفرم لازم است. که ساختار را تغییر دهد. سنت باکره بودن، و چند همسری باید ملغی شده و یک خود مختاری جنسی برای هر دو جنس به رسمیت شناخته شود.

خلاصه فصل سوم

برگردان : اکرم موسوی

سال 68 در غرب پر از مسائل نو بود.

در این بخش از کتاب خانم آتش به بررسی تحولات جنبش 68 در رابطه با انقلاب جنسی پرداخته است.

خانم آتش با این سوال شروع می کند:

چرا دنیای اسلام خودش را از دنیای غرب جدا می کند؟

او می گوید

دنیای اسلام دنیای غرب را بخاطر بی بندوباری جنسی محکوم می کند.

اسلام می خواهد از زنان و دختران خودش در مقابل بی بند باری جنسی حمایت کند. و سپس سوال می کند:

چرا اسلام از پسرانش در مقابل این بی بندو باری جنسی مواظبت نمی کند؟

او با نقل قولی از یک مجله می نویسد:

عفت زنان که در واقع همان بکارت می باشد بزرگترین ارزش اخلاقی محسوب می شود. مراقبت از این ارزش به منزله ی این است که پدر واقعی بچه ها معلوم است و نظم جامعه به این ترتیب بوسیله ی دولتها حفظ می شود. بدون این تضمین، دولت نمی تواند کارکرد واقعی خود که همان نظارت بر جامعه است را حفظ کند.

خانم آتش مناسبات کنونی در فرهنگ اسلامی را با مناسباتی که در ده 50 قرن بیستم در اروپا وجود داشت، مقایسه می کند.

در دهه 50 حرف زدن راجع به مسائل جنسی تابو بود، رابطه ی جنسی قبل از ازدواج ممنوع بود. رابطه ی جنسی فقط در چهار چوب خانواده رسمیت داشت. اگر دختری بکارت نداشت یا اینکه خارج از ازدواج حامله می شد از طرف خانواده و جامعه طرد می شد، می بایست شهر محل زندگی را ترک می کرد یا اینکه محکوم به مرگ می شد. و بالاخره معلوم نبود دچار چه سرنوشتی می شد.

قانون و اخلاق

او می گوید مسئله ی جنسی در این دوران فقط یک تابوی اجتماعی و مذهبی نبود بلکه قانون هم سهم خیلی مهمی در حفظ اخلاق جنسی داشت در این دوران بجز مذهب و فرهنگ حاکم در جامعه، قانون هم مجازات سختی برای کسانی در نظر گرفته بود، که رابطۀ جنسی خارج از ازدواج برقرار می کردند. رابطه ی خارج از ازدواج فحشا محسوب می شد، خانواده ی آنهایی که قبل از سن ازدواج رابطه ی جنسی برقرار می کردند به 5 سال زندان محکوم می شدند. در این دوران اگرچه زنی تجاوز می شد، او قربانی محسوب نمی شد. زنی که به او تجاوز شده بود هم از طرف خانواده و هم از طرف جامعه مورد سرزنش قرار می گرفت و او در نهایت محکوم می شد، نه مرد متجاوز.

خانم آتش به یک نکته ی دیگر هم اشاره می کند و آن هم کار کردن زنان در آن دوره است که بدون اجازه ی شوهر این کار ممکن نبود و اگر زنی بدون اجازه ی شوهر کار می کرد بدون هیچ سوالی از کار اخراج می شد. او می گوید این قانون در سال 1979 در آلمان لغو شد.

انقلاب جنسی

تغییر این شرایط و مناسبات در دنیای غرب، بدون انقلاب جنسی با این سرعت امکان نداشت.

آتش می گوید:

زمانی تغییر در کشورهای اسلامی بوجود می آید که انسان ها دست به یک انقلاب جنسی بزنند.

برای غرب هم تغییر این مناسبات به راحتی صورت نگرفت، ولی جنبش 68 این روند تغییر را بوجود آورد، و این راه سخت را طی کرد و هنوز هم در حال طی کردن است.

در این قسمت خانم آتش به اهمیت نقش جنبشهای دیگر اجتماعی می پردازد و اینکه جنبشهای اجتماعی چگونه بطور موازی در کنارهم پیش می رفتند.

او می گوید:

انقلاب جنسی در غرب هم زمان با جنبش دانشجویی و جنبش هیپی ها شکل گرفت و همه ی این جنبشها برعلیه ساختارهای موجود در جامعه به مبارزه پرداختند.

مسئله ی جنگ ویتنام مطرح بود و مسئله ی این که چرا نسل قبلی در مورد وقایع پیش آمده در جنگ جهانی سکوت کرده اند، و چرا به آن پاسخ نمی دهند.

نسلی پا به عرصه ی زندگی گذاشته بود که می خواست تمام این مسائل را به چالش بگیرد. یکی از شعارهای مهم آن دوره این جوانان این بود به هر کسی که بالای 30 سال دارد اعتماد نکنید. و شعار هیپی ها هم عشق ورزی، و خوداری از جنگ بود.

این نسل می خواست آزادی جنسی را تجربه کند و دیگر اینکه این آزادی را هم جامعه و هم قانون به رسمیت بشناسد، و در این رابطه جوان ها کمونهای تشکیل دادند و آزادی جنسی را تجربه کردند، و خیلی صریح و بی پروا با صدای بلند راجع به این تابوها حرف زدند و بدون هیچ پنهان کاری وترس، قانون و جامعه را به چالش گرفته بودند. با انقلاب جنسی می خواستند فرهنگ مذهبی و سنتی جامعه را تغییر بدهند، جنبش 68 در گیر شد با تمام قیدوبندهای سنتی از جمله تابوهای مطرح در آن دوران مانند بکارت، خودارضایی، اوج لذت جنسی، این تابوها خط قرمز جامعه بود و وارد شدن به این خط قرمزها عواقب خطرناک داشت، ولی آنها این خط قرمزها را رد کردند. آتش می گوید از قضا خانواده ی من به عنوان کارگر مهمان در دوران این چالشها وارد آلمان شدند. نگاه آنها به این وقایع نگاه سنتی و عقب مانده بود. آنها چالش بین مدرنیته و سنت را بی بند و باری می دانستند و در مقابل آن مقاومت می کردند.

اسوالت کوله و افسون عشق

خانم آتش از کارهای فیلم ساز معروف، اسوالت کوله می گوید. او از سالهای 68 تا 72 فیلمهایی ساخت و سعی کرد در زمینه ی مسائل جنسی تابوشکنی و روشنگری کند.

او می گوید تلاش برای آزادی جنسی یک تلاش عظیمی بود که در همه ی زمینه ها بوجود آمده بود. تمام این رویدادها نشان می دهد شرایط سالهای 50 تا 68 آن دوران شبیه وضعیت زنان و دختران کشورهای اسلامی این دوره است. و اگر زنان و دختران در این جوامع تلاش نکنند، وضع به همین منوال پیش خواهد رفت.

مبارزه با اقتدار

در این قسمت خانم آتش به زمینه های کوناگون برای پاگرفتن انقلاب جنسی اشاره می کند:

- مبارزه با تعلیم و تربیت موجود در جامعه

- مبارزه با والدین در زمینه ی اعمال اتوریته بر روی فرزندان

- مبارزه با سنت های قدیمی

جنبش 68 موفق شد با مبارزه کردن در این زمینه ها، قوانین حاکم در جامعه را تغییر بدهد بخصوص در زمینه ی تعلیم و تربیت. دیگر کودکان این حق را پیدا کرده بودند که از والدین خود در مقابل تجاوز و خشونتهای بدنی وارد بر خود شکایت کنند، ولی متأسفانه هنوز در کشورهای اسلامی کودکان و جوانان تحت سلطه ی خانواده و قوانین اسلامی و جامعه ی سنتی هستند و هیچ قانونی از آنها در برابر این همه خشونت حمایت نمی کند. خشونت و سلطه در مدرسه، در خانه و در جامعه همچنان حاکم است. اعمال قدرت و سلطه تا حدی پیش رفته است که انتخاب همسر هم با والدین می باشد.

جوانان مسلمان در کشورهای اروپایی بجای اینکه با اقتدار و سلطه ی حاکم بر خانه درگیر شوند، خشم خود را به بیرون از خانه می برند و با ارزشهای غربی می جنگند.

او می گوید تربیت جوانان مسلمان بر اساس ترس ودوآلیسم دینی می باشد. آنها شجاعت لازم را ندارند که در مقابل اخلاق جنسی و اقتدار موجود در خانواده و جامعه ی حاکم به ایستند. آنها خشم خود را با مشروب خواری و ترتیب دادن سکس پارتی فرو می نشانند. دخترانی که قبل از ازدواج رابطه ی سکسی برقرار می کنند، وقتی می خواهند

ازدواج کنند پرده ی بکارت خود را ترمیم می کنند. این مسائل هنوز در کشورهای اسلامی مانند ایران، تونس، عربستان سعودی، پاکستان، افغانستان، مصر، مراکش، وجود دارد. و تا زمانیکه این جوانان مانند جنبش 68، عفت، بکارت و عصمت را زیر سوال نبرند و با آن قاطعانه نجنگند این مناسبات موجود تغییر نخواهد کرد. تغییر این مناسبات احتیاج به یک انقلاب جنسی دارد.

دستاوردهایی که انقلاب جنسی برای ما به ارمغان آورد

انقلاب جنسی جامعه ی غربی را از بند سنتهای حاکم، اقتدار، اخلاق دو گانه آموزشهای کلیسایی رها کرد و نظم نوین در جامعه برقرار کرد. انسان آن دوره آگاهانه و با صدای بلند فریاد زد تا زمانیکه میل جنسی نتواند شکوفا شود و دین و سنت به عنوان نگهبان اخلاق جامعه عمل کند، هیچ تغییری صورت نمی گیرد. او می گوید گاهی فکر می کنم اخلاق دو گانه یی که در اسلام وجود دارد بدتر است از دین مسیحیت است، زیرا سکس در دین مسیحیت فقط برای تولید مثل می باشد ولی در دین اسلام رابطۀ جنسی به رسمیت شمرده می شود، البته برای مردان! زیرا در قرآن از حوریان بهشتی سخن گفته می شود و در حدیث ها از زنان بیشمار محمد نام برده شده و این که او چطور عدالت را بین آنها برقرار می کرده است. این به مانند این است که بستنی را به بچه نشان دهند، ولی بعد اجازه خوردن آن را از او بگیرند. افراد مسلمان هنوز نمی توانند راحت و باز در جامعه در مورد میل جنسی حرف بزنند. البته زنان بصورت پنهانی با یکدیگر در این موارد حرف می زنند ولی تصویری بیرونی که از خود نشان می دهند تصویر دهه ی 50 است. و این همان اخلاق دو گانه ی اسلامی است.

آزادی دین و جدایی دین از دولت سالهاست که در غرب بوجود آمده و انسان غربی در انتخاب دین آزاد است. او می تواند دین نداشته باشد.

خانم آتش در پایان این بخش به چند نکته اشاره می کند. او می گوید به جنبش 68 انتقاداتی مطرح کرده اند، از جمله اینکه آمار تولد کودکان و سطح تحصیلات پایین آمده.

و دیگر این که آیا بوجود آمدن این جنبش ضروری بود؟ آیا ما بدون این جنبش به دنیای مدرن و جامعه ی مدنی می رسیدیم؟

من فکر می کنم پیش کشیدن این بحث ها از طرف مسلمانان بیهوده است، چراکه آنها با سنتهای قرون وسطایی می خواهند ارزشهای اجتماعی

غربی را به چالش بکشند. جنبش 68 هم به مانند هم جنبش های اجتماعی دیگر، کامل نبود. اما این جنبش یک جهش اجتماعی بزرگی بود. بدون این جنبش، جامعه غرب به هیچ وجه نمی توانست به چنین جامعه آزاد و باز تبدیل شود. نقد ارزش های موجود امروز هم مهم است. اما این نقد نیایستی با حمایت از اسلام و روسری بلکه با تاکید بر حقوق بشر و ارزش های جهانشمول انسانی صورت گیرد. جامعه غرب باید عزم خود را در دفاع از این ارزش ها نشان دهد.

اسلام نیازمند انقلاب جنسی میباشد (1)

نوشتن سیران آتش (2)

خلاصه فصل چهارم

برگردان : مهشید پگاهی

زنان در اسلام: تحت ستم ، منفور و محرک امیال جنسی

به زندگی زنان در دنیای اسلام که نظر افکنیم ، با درجه ای از عدم آزادی مواجه میشویم که در جهان غرب غیر قابل تصورات است .

هدایت الله هوبش (3)، از فعالین جنبش 68 آلمان که سی سال قبل اسلام آورده و در حال حاضر امام مسجد هامبورگ میباشد ، کتابی بنام "زنان در اسلام" نوشته است . در این کتاب وی بطور اختصار از جمله وظائف زن نسبت به شوهرش را ساختن خانه ای همچون بهشت روی زمین ذکر کرده است . در جزوه ای نیز که مجمع مسلمانان آلمانی زبان کارلروهه (4) در مورد زن در اسلام منتشر کرده اند ، مهمترین وظیفه زن را آوردن فرزندان و پرورش آنها ذکر نموده اند.

ابو حمید الغزالی که مهمترین روحانی سنی مذهب متعلق به قرن 12 میباشد کتابی به نام "زناشویی" به نگارش در آورده است. در این کتاب که هنوز راهنمای تعلیمات اسلامی امروز میباشد ، حدود بیست صفحه اختصاص به شرائطی دارد که زن برای ازدواج باید حائز آن باشد. شرائط مردان برای ازدواج یک صفحه را نیز پر نمیکند. آنهم سفارش به قیم زن است که مواظب باشد دخترش را به همسری مرد نا اهل در نیاورد. زیرا بنا به گفتن پیامبر " ازدواج برای زن کارگری است و باید مواظب بود که دختر به کجا فرستاده میشود."

مسئله مهم دیگر مالیخولیای باکرگی میباشد. باکرگی در هنگام ازدواج از شرائطی است که هنوز در جوامع مسلمان حائز اهمیت بسیار

و مسبب ضایعات بیشمار است. در حالی که در زمان محمد نمیتوانسته تا این درجه مهم بوده باشد. در میان تمام زنان وی فقط عایشه باکره بوده است. اینطور به نظر میرسد که از آن به بعد است که باکرگی اهمیت خاص پیدا کرده است. در حدیثی از محمد نقل میکنند که هر مردی باید لذت برداشتن باکرگی را تجربه کند.

در 9 جای قرآن به حوریهای بهشتی اشاره شده است که باکرگی آنها مرتبا بازسازی میشود. الغزالی با استناد به گفته های محمد درمورد برتری باکرگی میگوید : اولاً زن به مرد عادت کرده در او عشق به وجود می آید. ثانياً مرد به زن بهتر جذب میشود زیرا طبیعی است که تصور اینکه کس دیگری به زن دست زده باشد آزاردهنده خواهد بود. و ثالثاً زن هیچگاه مرد اول زندگیش را فراموش نمیکند.

در این سه استدلال تحقیر کامل زن و تفکر سراسر مرد محور نمایان است. مرد حق مالکیت بر کالائی که زن است و آنهم زنی که خود را برای او حفظ کرده است را به دست میآورد.

فرهنگ ستایشگران^{۱۱} غالبی که در مورد پرده بکارت در جوامع اسلامی و حتی خانواده های مسلمان مقیم اروپا رواج دارد باعث مشکلات بسیاری برای زنان شده و گاه میتواند تا خطر جانی برایشان پیش رود. این در حالیست که انتظار حفظ بکارت با واقعیات زندگی این زنان هم خوانی ندارد. روابط جنسی قبل از ازدواج در میان مسلمانان کم نیست ولی از نظر روانی باعث پریشان احوالی بسیاری از زنان و حتی مردان جوان شده و گاه به سقط جنین های مخفیانه نیز منجر میشود. هم^{۱۲} اینها از نتایج این سنت غیر انسانی و تحقیرآمیز نسبت به زنان میباشد. زنان جوان مسلمان بیشماری در سراسر جهان با مراجعه به پزشک و عمل جراحی کوچک پرد^{۱۳} بکارت را بازسازی میکنند تا داشتن رابط^{۱۴} جنسی قبل از ازدواج را پنهان سازند.

یک خانم ژورنالیست تونس میگوید که به نظر وی 80 درصد زنان تونس باکرگی خود را قبل از ازدواج بازسازی میکنند. سکس قبل از ازدواج در تونس رواج دارد ولی سیاست اسلام گرای این کشور آن را محکوم میکند. از این رو است که زنان درباره اش حرف نمیزنند و عمل میکنند.

این اخلاق دوگانه در کشورهای اسلامی گاه اشکال مضحک به خود میگیرند. بجای تحول اجتماعی و به دور ریختن این سنت عقب ماند^{۱۵} قدیمی، عمل بازسازی بکارت مانند مراجعه به دندان پزشک عادی شده

است .

نگاهداری پرد [بکارت محدودیتهای زیادی برای دختران جوان به همراه دارد. بطور مثال در ساعت ورزش مدارس، دختران مسلمان را ملاحظه میکنیم که از ترس از دست دادن پرد [بکارت با ترس و احتیاط ورزش میکنند.

ترس از شب زفاف با این دختران همراه است، زیرا زنانی نیز هستند که به دلیل ساخت بیولوژیکی بدنشان پس از رابط [جنسی بار اول دچار خونریزی میشوند و درج [آگاهی داماد است که نقش تعیین کننده را ایفا میکند.

گفته میشود که اسلام حق انتخاب همسر را برای زن قائل شده است. در جزو [" 25 سوال در مورد زن در اسلام " از انتشارات مجمع مسلمانان آلمانی زبان کارلرزوهه نیز بر این مطلب تاکید شده است. با وجود این ازدواجهای اجباری و یا ترتیب داده شده ازطرف خانواده رواج دارد. اغلب زنان موکل من که برای طلاق گرفتن از این نوع وصلت‌های اجباری به من مراجعه میکنند ، میگویند که جرئت مخالفت با این ازدواج را نداشته اند.

من از جوانی داستانهای وحشت انگیز در مورد شب زفاف میشنیدم که بیشتر به تجاوز جنسی شباهت داشت. پای صحبت بسیاری از زنان جوان ازدواج کرده که بنشینیم به این نتیجه میرسیم که از این اولین تجرب [جنسی هیچ لذتی نبرده اند، ارگاسموس که ابدا مطرح نبوده است. آشنائی حکایت میکرد که شوهرش در شب زفاف ، بدون توجه به ترس و وحشت او ، تنها هدفش دخول در وی و اثبات باکرگی همراه با تحویل ملحف [کذائی بوده است .

البته مردان مسلمانی نیز وجود دارند که اینگونه رفتار نکرده و تمایلات همسرانشان برایشان حائزاهمیت است ، ولی متأسفانه ازاستثنائات به شمار می آیند. از زن مسلمان که باید باکره به خان [شوهر برود ، در زندگی زناشوئی نیز اطاعت و وفاداری کامل انتظار میرود. الغزالی و ضائف زن مسلمان در خان [شوهر را در یک جمله خلاصه کرده میگوید " ازدواج به معنی برده داری است که زن برد [مرد میباشد. " (الغزالی ، کتاب زناشوئی ص 161)

هدایت الله هوبش نیز با وجودیکه مینویسد زن و شوهر نباید به یکدیگر ظلم روا دارند ، ولی اضافه میکند که در قرآن آمده است که مردان به زنان برتری دارند.

زن در اسلام باید همیشه تمایلات جنسی شوهرش را برآورده کند و بجز مواقع عادت ماهانه و مریضی باید همیشه برای هم خوابگی آماده باشد. زنان مسلمانی که با آنها مصاحبه کرده ام خاطرنشان میکنند که در درجۀ اول تمایلات جنسی مردان است که باید ارضا شود و خواست جنسی خودشان عقب رانده میشود.

دو خانم روانشناس که بیشتر مریضهایشان زنان مسلمانی که از افسردگی و اضطراب رنج میبرند میباشند، تاکید میکنند که اکثر این زنان از روابط جنسی لذت نمیبرند. در بعضی موارد این زنان حاضرند که شوهرانشان همسر دوم اختیار کنند و آنها را راحت بگذارند.

اینگونه موارد البته همگانی نیستند ولی نشان از عدم آزادی و حق انتخاب مسائل جنسی زنان دارند. در آلمان و دیگر کشورهای اروپائی تعداد زنان با حجاب مرتباً در حال افزایش است. حجاب به عنوان نشانۀ اعتقاد مذهبی تلقی میشود و حتی برخی از زنان مسلمان اصرار دارند که اختیارات حجاب به سر میکنند. آنها ادعا میکنند که با این پوشاندن نشان میدهند که بدنشان به خودشان تعلق دارد. به نظر من برعکس روسری سر کردن نه تنها نشان از آزادگی ندارد، بلکه سمبل تحت ستم بودن و فرو دست مردان بودن زنان است. هدایت الله هوبش با زبانی شاخ و برگ دار دلائل حجاب سر کردن زن مسلمان را بر شمرده است.

وی بطور خلاصه این منظور را میرساند که حجاب برای حفظ زن و بر نیانگیختن میل جنسی در مردان است. یعنی زن مسلمان شیئی است مانند یک تکه شکلات که باید عقب قفسه پنهانش کرد تا وسوسۀ شیرینی خوردن در شخص ایجاد نشود.

حجاب و جدا سازی زن و مرد فضا را به شدت جنسی میکند و به نظر من زن با حجاب به همان اندازۀ زنان عریان و نیمه عریان آگهی های تبلیغاتی امیال جنسی را تحریک میکند. با این تفاوت که در غرب آگاهانه و مستقیم و در اسلام غیر مستقیم آتمسفر را جنسی میسازند.

ناهد سلیم، زن مصری مقیم هلند، در کتاب خود " قرآن را از مردان بگیرید"، وضعیت سی سال قبل مصر را که زنان بدون حجاب برای برابری تلاش میکردند و تفاوت فاحش آن با امروز که گروههای مذهبی قدرت گرفته و تعداد زنان با حجاب هر روز بیشتر میشود مقایسه کرده است. زنان مصری که طرف مصاحب من بوده اند نیز این را تایید کرده و تاکید میکنند که آزار جنسی در خیابانهای قاهره به شدت افزایش

یافته است .

پیشرفت اسلامیزه شدن در اغلب کشورهای اسلامی مانند افغانستان ، پاکستان، مصر و حتی ترکیه موجب جدائی بیشتر زن و مرد شده به تبعیض علیه زنان افزوده است .

در غرب اما انسان آزاد غربی با مطرح کردن نسبیت فرهنگی تصورش از آزادی ، قضاوت نکردن در مورد فرهنگهای دیگر است . اینجا دیگر خودمختاری و استقلال رای بی اهمیت میشود. این طرز تفکر به نظر من مردود بوده مغایر قانون اساسی آلمان میباشد. آنجا که زنان و دختران مسلمان به اجبار و یا با اختیار خویش حجاب بر سر میکنند ، جهت محفوظ ماندن از تعرض جنسی نیست، بلکه نشان از نابرابری جنسیتی و تفاوت حقوق و مضایف دو جنس بوده مغایر با مساوات جنسی و حقوق بشر است .حجاب نشان نابرابری جنسیتی میباشد.

در جهان اسلام زنان شجاع و فرهیخته ای هستند که برای حقوق برابر زنان تلاش میکنند. در این مورد میتوان از تسلیمه نسرين از بنگلادش، شیرین عبادی از ایران و یا فاطمه مرنیسی مراکشی نام برد. جان اینگونه زنان در کشورهایشان درخطر بوده ، اکثرا مجبورند فعالیتهايشان را مخفیانه انجام دهند. در ماه مارس 2009 ، سیتارا آخیکزائی را مسلمانان طالبانی در جلوی خانه اش در قندهار به قتل رسانیدند. وی پس از مدتی تبعید در آلمان ، به افغانستان مراجعت کرده بود تا در ساخت یک جامعه دموکراتیک کمک کند. گناه وی اعتقادش به برابری زن و مرد و خواستش برای ساختن مدارس دخترانه بود.

مسئله دیگر فمینیستهای اسلامی هستند که میخواهند راهی را که به نظر آنها با فرهنگشان خوانائی بیشتری داشته باشد پیدا کنند. خیلی از آنها در مورد حجاب بر این عقیده اند که مسائل مهمتری پیش رویشان است. عده ای نیز بر این باورند که این مسئله شخصی و انتخاب خود زنان است. به نظر من این برداشت غلط است، زیرا جائی که مسئله پیروی از احکام و مقررات مذهب در میان است، نمیتوان از انتخاب آزاد سخن راند. برای این منظور باید اسلام در درجه نخست ، خواست شخصی را در حیطه تعلیم و تربیتی خویش بپذیرد. خانواده های مسلمان معمولا در تربیت فرزندان خویش جائی برای استقلال رای و انتخاب آزاد آنها منظور نمیدارند.

به نظر من بسیاری از زنان کنشگر اسلامی خواهان جدی امر مهم جدائی

دین از دولت نیستند. آنها بیشتر بر این باورند که با تفسیری مترقی از قرآن میتوان برای زنان دنیای بهتری ساخت. آنها درک نمیکنند که سلطه مردانه در اسلام است که محور مشکل نابرابری زن و مرد را رقم میزند. بسیاری از فمینیست های اسلامی از اینکه با ابراز خواستهائی شبیه فمینیستهای غربی متهم به غرب زدگی گردند واهمه دارند. ولی آیا فمینیسم تفاوت فرهنگی میشناسد؟ آیا تعامل و ملاحظه کاری با فرهنگ سنتی و یا مذهبی خاص قدم اول در راه نفی تساوی جنسیتی نیست؟ اگر قرار باشد وضع زندگی زنان رو به بهبودی رود، باید این ملاحظات را کنار گذاشت .

امید من به زنان جوان مسلمانی در آلمان است که پا از مرزهای محدود و تعیین شدۀ مذهب فراتر گذاشته زندگیشان را به دست خویش میگیرند.

Der Islam braucht eine sexuelle Revolution (1

Seyran Ates (2

Hadayatullah Hübsch (3

Karlsruhe (4

خلاصه ای از بخش پنجم

برگردان : پروین ثقفی

مرد مسلمان در کشاکش قدرت و ناتوانی

در این قسمت خانم آتش با نقل قولی از محمد غزالی آغاز می کند، که با استناد به محمد ، پیغمبر مسلمانان وظیفه مردان مسلمان را در برابر زنان به مانند وظیفه ارباب با برده اش تعیین کرده است. به این معنا که مرد همیشه باید نقش برتری خود را اعمال کند و به بردگی از زن تن ندهد (به اصطلاح ایرانیان "زن ذلیل" نباشد)، با زن رفتاری مناسب داشته باشد و در هنگام حرکتی ناشایست از جانب زن ، خشم و جذبۀ خود را به کار گیرد. در این دیدگاه رابطه زن و مرد به صورت مناسباتی تصویر می شود که بین انسان بزرگسال با کودک وجود دارد.

حال این سوال پیش می آید، که پس در این صورت رابطه جنسی این دو موجود چگونه می تواند باشد. رابطه ای که نه بین دو انسان برابر،

بلکه بین یک انسان بزرگسال با مایملک خود وجود دارد.

او دو مثال از مردان جوان مسلمان می زند، که یکی از آن ها در مصاحبه با خانم آتش گفته که به او آموخته بودند که با دختران جوان به مانند وسیله ای رفتار کند، که بعد ها متعلق به خودش خواهد بود. و چنین تصویری باعث شده بود که او با وجود نیاز هایش به عشق ورزی، از این کار دوری بجوید و برای اولین بار در سن 26 سالگی زنی را ببوسد. دیگری مطرح کرده که قبل از نزدیکی با زنان داستان های زیادی از مردانی شنیده بوده، که با افتخار برای مردان دیگر تجربه های خود را از "تصرف" زنان یا "ترتیب دادن" آن ها شرح می داده اند. به طوری که او خیال می کرده در هنگام عمل جنسی مرد باید سوار زن بشود.

سعادت بهشتی

در این قسمت خانم آتش مطرح می کند، برای این که تصویری از مرد مسلمان و سعادت مند در الگوی اسلامی را دریابیم، بهتر است که ببینیم او در بهشت در چه موقعیت و شرایطی قرار دارد. چرا که در دیدگاه اسلامی، سعادت واقعی برای مومنین در بهشت متحقق می شود.

در بهشت برای مردان میل و لذت جنسی بی حد و حصری تدارک دیده شده است. سهم زنان از بهشت اغذیه و اشربه خوب است. در سنت اسلامی ضامن راهیابی به بهشت برای زن جلب رضایت مرد است.

در واقع زنی که به بهشت راه پیدا می کند، زنی است که در دنیا در رابطه زناشویی و وظیفه هم خوابگی از شوهرش فرمانبرداری کرده است. چنان که در حدیث البحاری آمده: اگر زنی از خواست مرد برای عمل جنسی تبعیت نکند، فرشتگان تا صبح او را نفرین می کنند.

مردان بر عکس زنان، هیچ مجازاتی ندارند، اگر زن خود را به لحاظ جنسی ارضا نکنند. البته زن در اسلام اجازه طلاق دارد، وقتی که مرد توانایی جنسی نداشته باشد. اما این بدلیل آن است که زن از نعمت مادر شدن محروم می شود. چرا که بهشت زیر پای مادران است.

تنها ارفاقی که در بهشت به زنان می شود، این است که دیگر مجبور به ارضای شوهران شان نیستند. این وظیفه را حوری ها به عهده دارند. این حوری ها همانطور که میدانیم، باکره هستند. و هر بار پس از هم خوابگی دوباره باکره می شوند.

رابطه جنسی مرد در بهشت بدون زایش صورت می گیرد و فقط برای لذت است.

از این تصاویر می توان دریافت، که شرایط ایدآل رابطه با زن برای یک مرد مسلمان چگونه ترسیم می شود.

کنترل بر جنسیت مرد

اما اسلام در رابطه جنسی یا سکس برای مردان هم قید و بند های زیادی در نظر گرفته که جاذبه و لذت جنسی، یا جنبه شخصی و خصوصی آن را از بین می برد. در واقع در رابطه با امور جنسی، برای مردان هم همانقدر نسخه پیچی شده که برای زنان. و به این ترتیب رفتار جنسی مردان نیز به شدت کنترل می شود.

در آموزش اسلامی به مردان تلقین می شود که توانایی جنسی بالاو خارق العاده ای دارند و تمایلات جنسی شان را نمی توانند کنترل کنند. در واقع تصویری که از مرد مسلمان به خود مردان داده می شود، موجودی است که فقط و همیشه تحت تاثیر غریزه جنسی است.

یک مرد ترک تعریف کرده، چون شب زفاف نتوانسته عمل جنسی را صورت بدهد، انگشت خودش را بریده و خونش را بر روی پارچه مربوطه مالیده و تحویل خانواده داده، تا آرامش خود را داشته باشد.

مرد مومن مسلمان حین انجام سکس باید به خدا بیندیشد و از او بخواهد که او را در مقابل شیطان حفظ کند. در تصور اسلامی در حین عمل جنسی همیشه شیطان حضور دارد. و مرد باید مراقب باشد که به او تسلیم نشود. او حتی در شرف ارگاسم (اوج رابطه سکسی) هم باید وردی را با خود زمزمه کند که معنی اش شکر گزاری به درگاه خدایی است که از آب انسان خلق می کند. منظور از آب هم ترشحاتی است که در حین سکس از عضو جنسی مرد خارج می شود.

علیرغم قدر قدرتی که بی شک برای مردان در تربیت و سنت اسلامی وجود دارد، وظایف مذهبی زیادی هم به عهده شان گذاشته شده که عشق بازی را به کام شان زهر می کند.

معمولاً خانواده ها از پسرانشان انتظار دارند، که آن ها زنانی مسلمان، نجیب، زیبا، عفیف، باکره و زرنگ اختیار کنند که برایشان بچه بزنند و خانه داری کنند. موارد زیادی است، که این مردان مثلاً با زنان خارجی دوست هستند و رابطه عاشقانه دارند. آن ها ولی

به درخواست خانواده از این زنان جدا می شوند و تن به ازدواج با زنانی می دهند، که خانواده برایشان مناسب می داند.

ترس از جنسیت یا میل جنسی زنان

به طور کلی رفتار جنسی زن در مناسبات پدر سالارانه و در تمام مذاهب به شدت کنترل می شود، چرا که مردان بیش از هر چیز می خواهند بر روی مالکیت بر فرزندان شان کنترل داشته باشند. در اسلام این مسئله به طرزی حاد صورت می گیرد. تصویری که از زن داده می شود، موجودی بی پروا و به لحاظ جنسی بسیار فعال است که دائماً باید به راه راست هدایت شود، وگرنه بشریت را دچار فساد می کند.

قواعدی مثل حجاب، جداسازی جنسیتی و حبس در محیط خانه همه ناشی از این تصور است، که جاذبه جنسی زن جاذبه ای شیطانی است و باید از جانب مردان کنترل شود.

جنون مردانگی و عواقب آن

برتری جنسی نا محدود و درک غلو آمیز از تمایلات جنسی مردان در آموزش و تربیت اسلامی باعث نوعی جنون مردانگی می شود. مردان هیچ موقعیت و فرصتی را نباید برای ارضای جنسی شان از دست بدهند. مثلاً مردی تعریف کرده، که وقتی به دوستانش گفته که به زنش وفادار است، همه با تعجب به او برخورد کرده اند. تلقین این نظر به مردان، که آن ها قادر به کنترل امیال جنسی خود نیستند، باعث می شود که آن ها خودشان را مجبور به عمل جنسی کنند و یا به تجاوز دست بزنند.

خانم آتش در ادامه مطرح می کند: با وجود کتمان تجاوز در رابطه همسری از جانب حتی خود زنان در تحقیقی که در آلمان از طرف وزارت امور اجتماعی صورت گرفته، 25% کل زنان شرکت کننده تجاوز از طرف همسر خود را تأیید کردند. این رقم در میان زنان ترک بالغ بر 38% می شود. تازه این رقم زنانی است که به تجاوز در رابطه همسری اذعان کرده اند.

خانم آتش همچنین اشاره می کند به تجاوز های دسته جمعی از طرف مردان جوان مسلمان در فرانسه به دخترانی که بی بند و بار قلمداد می شوند. معیار این مردان برای زنان بی بند و بار نپوشیدن روسری، لباس پوشیدن به سبک غربی، دوست پسر خارجی داشتن و تا دیروقت در خیابان بودن مطرح شده است.

فحشا در کشورهای اسلامی به طور رسمی ممنوع است و مجازات می شود. ولی در عین حال تجارت سکس درهمه شهرهای بزرگ در همین کشورها جریان دارد. بسیاری از زنان تن فروش در امارات متحده عربی به عنوان مهاجرین شغلی کار می کنند. محل های تجارت سکس علاوه بر کارکرد معمول خود، یعنی ارائه سکس در مقابل پول به امر دیگری هم پاسخ می دهند و آن یاد دادن آمیزش جنسی به مردان جوان مسلمان است. از آن جا که عمل جنسی بر طبق قواعد اسلامی تنها در رابط زناشویی مجاز است، مردان جوان مسلمان به طور معمول اولین تجربه جنسی خود را در رابطه با زنان تن فروش کسب می کنند.

خانم آتش در این جا اشاره ای هم به صیغه در ایران می کند که در ازای پول از یک ساعت تا 99 سال می تواند بسته شود.

تجاوز جنسی به کودکان

در این قسمت مشکل سن اسلامی بلوغ که در ایران که 13 سال است، مطرح می شود و فروش کودکان دختر به مردان مسن در افغانستان، همچنین برای مقابله با ربودن دختران به عنوان غنیمت جنگی در افغانستان، خانواده ها ناچار به ازدواج دختران نابالغ شان می شوند. به مواردی هم اشاره می شود که کودکان از طرف روحانیون اسلامی مورد تجاوز قرار می گیرند. و این که جدا سازی های جنسی و ممنوعیت روابط جنسی قبل از ازدواج باعث می شود، که مردان به کودکان پسر تجاوز کنند. این عمل از جانب مردان متجاوز بی دردسرتترین نوع سکس محسوب می شود، چرا که نه ازاله بکارت و نه حاملگی به دنبال دارد.

خانم آتش رفتار جنسی مادران و اقوام زن را نیز مورد برخورد قرار می دهد که مرتب قربان صدق عضو جنسی کودکان پسر میروند. آن ها با چنین رفتاری کودکان پسر را آزار می دهند و زمینه های اختلالات جنسی و روحی در آن ها را باعث می شوند.

بهره مندی مردان از خودمختاری جنسی

در انتهای این بخش خانم آتش به مزایای استقلال و آزادی جنسی برای مردان می پردازد. او از مصاحبه با تعداد زیادی از مردان جوان به این نتیجه رسیده که تعدادی از این مردان هم آرزوی سکس داوطلبانه و آزاد را دارند و برایشان درد آور است که برای سکس به زنان تن فروش مراجعه کنند، چرا که قبل از ازدواج با زن دلخواهشان اجازت

آمیزش جنسی ندارند. یکی از این مردان ابراز کرده که سکس با زنان آلمانی برایش به مراتب دلپذیرتر است، چرا که این زنان در رابطه جنسی آزادانه تر رفتار می کنند و تابو های کمتری دارند.

خانم آتش در انتها تاکید می کند، که البته در عین حال مردان زیادی هم هستند، که به هیچ وجه حاضر و قادر نیستند، قدرت و برتری جنسی را که منش و تربیت اسلامی به آنها عرضه کرده از دست بدهند.

خلاصه فصل ششم

برگردان : الهه صدر

همجنس گرایی - اجبار به زندگی دو گانه (3)

این بخش از کتاب را خانم "آتش" با یک سؤال آغاز می کند: آیا اسلام و "سکسوالیته" همخوانی دارند؛ و آیا همجنسگرایی در اسلام پذیرفته شده است؟

همجنسگرایانی که در این کتاب مورد پرسش قرار گرفته اند، همگی پاسخ می دهند که: اسلام و همجنسگرایی با یکدیگر همخوانی ندارند و در مورد همجنسگرایی در اسلام اساساً سکوت شده است.

در جوامع اسلامی به همجنسگرایی به عنوان یک پدیده ی بسیار کثیف نگاه می شود و همجنسگرایان چه از طرف هیأت حاکمه و محاکم قضایی، و چه از طرف خانواده و فرهنگ جامعه، مورد سرکوب قرار می گیرند. در هیچیک از کشورهای اسلامی، افراد نمی توانند آزادانه و بی خطر جهت گیری جنسی خویش را انتخاب کنند. در این مورد خبرنگار مشهور آقای "ال موسایی" می نویسد: در یک ساختار هرمی مرد- پدر سالار دگرجنسگرا مانند اسلام، که همه ی رُلهای فردی و اجتماعی زن و مرد از قبل تعیین شده است، همجنسگرایی به معنای تخطی از این رُلهای از پیش تعیین شده است و پایه های این ساختار هرمی را به لرزه در می آورد و نُرْمها و ارزشهای آن را جابجا می کند. پس طبیعی ست که نه تنها همجنسگرایان پذیرفته نمی شوند، بلکه به شدیدترین شکل نیز مورد سرکوب قرار می گیرند.

در چند آیه ی قرآن به همجنسگرایی اشاره شده است:

در آیه ی 7 سوره ی 80/81 می آید: ما لوت را فرستادیم. او به قوم خود گفت آیا می خواهید کاری کنید که قبل از شما هیچ قومی در جهان نکرده است؟ شما به مردان گرایش دارید به جای اینکه به زنان داشته

باشید. خیر شما قوم بی قاعده ای هستید.

در آیه ی 26 سوره های 165 تا 169 لوت می گوید: چگونه می توانید بطرف مردان روید و آنچه را که خدای شما در زنان آفریده رها کنید؟ خیر، شما مرزها را شکسته اید. آنها گفتند: لوت، اگر ساکت نشوی، تو هم جزء کسانی خواهی بود که... لوت گفت: خجالت بکشید از کارتان. خدای من، مرا و اعضاء بدن من را از آنچه آنها انجام می دهند نجات بده.

“غزالی” در این باره می گوید: عمل جنسی یک وظیفه دارد: عضو جنسی مردانه، نطفه را در عضو جنسی زنانه می کارد و عضو جنسی زنانه، مانند زمین باید پذیرای نطفه باشد. پس بدین ترتیب، تنها عمل جنسی مجاز در اسلام را، زن و مرد می توانند داشته باشند.

“عُمر کا پلان” می نویسد: در مورد سکسوالیته تفاوتی بین اسلام و ادیان دیگر وجود ندارد و در مسیحیت و یهودیت نیز درست مانند اسلام، برخی اعمال جنسی نظیرِ همجنسگرایی، مجاز نیست. به همین دلیل در بسیاری خانواده های مسلمان، به محض آنکه گرایشات همجنسگرایی در فرزندان خویش می یابند، آنان را به ازدواج وادار می کنند تا به زعم خود، کمبود جنسیِ ایشان برطرف شده، گرایشِ جنسی آنها به شکل طبیعی در آید.

زیست شناسِ معروف ریچارد داوکینز، در کتاب خود “جنون خدایی” می آورد: در رابطه با همجنسگرایی از طرف ادیان و کلاً از طرفِ جِزمگرایی، جنونی پدید آمده است. نمونه ی آن را در افغانستان مشاهده می کنیم که همجنسگرایان، مجرم شناخته شده و سنگسار می شوند، به این شکل که دیواری را بروی مجرم خراب می کنند تا فرد زیر آن مدفون شود.

وی توضیح می دهد که در زمانهای قبل، در ممالکِ مسیحی نیز همجنسگرایی جرم محسوب می شده، و حتی در کشوری مانند انگلستان نیز این وضعیت تا به سال 1967 ادامه داشته است. مجازاتِ آن چند سال زندان و نیز مداوای هورمونی (اخته کردن شیمیایی) بوده است. ریاضیدان انگلیسی “الن تورینگ”، که به دلیل همجنسگرایی از طرف دولت تحتِ تعقیب بود، در سال 1954 به همین علت خود کشی کرد.

امروزه در 7 کشور دنیا همجنسگرایان به مرگ محکوم می شوند که ایران و عربستان سعودی و یمن جزء این کشورها هستند.

خانم "آتش" در مورد زنان همجنس‌گرا در کشورهای اسلامی مینویسد: در کُتبِ دینی پیرامونِ زنانِ همجنسگرا اصلاً چیزی نوشته نشده است. تمایل و یا اشتیاق زنان اساساً با نگاه مردانه تعریف شده است. یک مرد، فقط مرد دیگری را رقیبِ خود میداند و مقوله‌ی غیرت در رابطه با این رقیب معنا پیدا می‌کند. و از آنجا که صرفاً از رابطه‌ی زن و مرد می‌تواند بچه‌ای حاصل شود، مرد دیگر برای او، خطر جدی محسوب می‌شود. و شاید بهمین دلیل عشق بین دوزن، در حالیکه به شدت تنفر انگیز است، به عنوان یک خطر، جدی گرفته نمی‌شود.

سالهاست که بسیاری از زنان مسلمان، از جمله خانم مصری به نام "ناهید سلیم" تلاش کرده‌اند تا قرآن و کتابهای دینی را از نو، و با نگاه زنانه تفسیر کنند که برایشان خالی از خطر هم نبوده است.

خانم "آتش" در رابطه با وضعیت زندگی همجنسگرایان در این قسمت از کتابش می‌نویسد: آنها در کشورهای اسلامی مورد تبعیض و تحقیر قرار می‌گیرند. به طور مثال در مصر، همجنس‌گرائی از نظر قانونی ممنوع نیست، ولی در جامعه به آنان به چشم فاحشه نگریسته می‌شود که جُرْمِ آن سه سال زندان است. همجنسگرایان در مصر، در ترس دائمی بسر می‌برند؛ ترس از اینکه در خیابان مورد حمله قرار بگیرند؛ ترس از دستگیری؛ ترس از زندان و تجاوز؛ ترس از اینکه برجسب بیمارخورده، مورد مداوای اجباری توسط شوک الکتریکی قرار گیرند. یکی از مصاحبه‌شونده‌گان به نام "رشید" در مصاحبه‌اش با خانم "آتش" تعریف می‌کند که: تا زمانیکه در کشور خود (مراکش) زندگی می‌کرده، تحت فشار خانواده و جامعه، حتی مجبور به داشتن دوستِ دختر بوده است و تنها در صورت سفر به کشورهای اروپایی امکان می‌یافته که آزادانه و در جهت تمایل و گرایش جنسی خود زندگی کند. نمونه‌ی "رشید" نشان می‌دهد که در ممالک غربی، جامعه با "پدیده‌ی" همجنسگرائی بسیار بازتر برخورد می‌کند و جوانان مسلمان برای بهره‌بردن از این آزادی، باید از بسیاری چیزها مانند خانواده، دوستان و آشنایان، کار و امنیت مالی، صرفنظر کنند و به کشورهای اروپایی پناهنده شوند، و یا مهاجرت نمایند. حتی جوانانی که در آلمان یا کشورهای دیگر اروپایی زندگی می‌کنند، برای آنکه قادر باشند آزاد و علنی به همجنس‌خود عشق بورزند، می‌بایستی خانواده و دایره‌ی آشنایان را ترک کرده، به شهرهای دیگر روند. "سِرِهات" جوان تُرک می‌گوید: برای آنکه موقعیت همجنس‌گرایان مسلمان تغییر کند، بایستی مردم بالاخره یک چیز را متوجه شوند و آن اینکه، همجنسگرائی هرگز به کسی آسیبی نمی‌رساند و جامعه از سوی

همجنسگرایان مورد تهدید قرار نمی گیرد.

خانم "آتش" در مورد کشور ترکیه شرح میدهد که چگونه علیرغم آنکه همجنسگرائی قانوناً جرم نیست، همجنسگرایان مورد اذیت و آزار دائمی هستند. وی می نویسد: یک همجنسگرا در ارتش ترکیه، به شرط آنکه عکس یا فیلمی از عمل جنسی خود ارائه دهد، از 15 ماه سربازی معاف می شود. و تازه اگر او در حالت فاعل باشد، به عنوان همجنسگرا به رسمیت شناخته نخواهد شد. تنها در حالت مفعول می تواند معافی بگیرد. در جهان بینی فرد مسلمان دگر جنسگرای مرد سالار، مردی که در حالت فاعل با مرد دیگری سکس می کند، نه تنها از رُل مردانه ی خود تخطی نکرده، بلکه این عمل نشاندهنده ی قدرت جنسی مردانه ی بیش از حد اوست. درست بهمین دلیل در جوامع اسلامی، حتی سکس با حیوانات نیز برای مردان امری رایج است. "برکای"، مرد جوانی که از جنوب شرقی ترکیه به آلمان آمده است، برای خانم "آتش" تعریف می کند: هر موقع که دستفروشی که وسائل خانه گی می فروخت به روستای ما می آمد، از دهقانی خَرش را کرایه میکرد و با خود می بُرد و بعد از مدتی آن را برای صاحبش پس می آورد. "برکای" می گوید: چنین کاری در روستا های ترکیه رسم است و همه ی مردم هم می دانستند که خر به چه منظوری در ازاء پول قرض گرفته می شود.

هنگامی که از همجنس گرائی در جوامع اسلامی سخن می گوئیم، باید یک نکته را مَدِ نظر داشته باشیم: در این جوامع که اخلاق خشک و مذهبی جنسی بر پایه ی جدایی جنسیتی بنا شده است، همجنسگرائی نه به مثابه ی جهت گیری جنسی - که خود بخشی از هویت فرد است - بلکه صرفاً به عنوان ارضاء جنسی، نگریسته می شود.

خانم "آتش" می نویسد: در سالهای اخیر، در پی کار مستمر و روشنگرانه ی برخی سازمانهای دفاع از حقوق همجنس گرایان نظیر لامبدا استامبول، همجنسگرایان نسبت به گذشته، علنی تر زندگی می کنند. در برخی نقاط ترکیه مانند آناتولی و یا قسمتهای کرد نشین، و یا در قشرهای پایین جامعه که از نظر فرهنگی نیز عقب مانده ترند، همجنسگرایان بیشتر مورد خشونت قرار می گیرند؛ حتی از جانب پلیس. و اینرا آمار قتلها در 2 سال گذشته به خوبی آشکار می کند.

در سال 2008، دانشجوئی به نام "احمد"، که در سازمان " لامبدا " نیز فعالیت میکرد، 2 ماه پس از علنی کردن همجنسگراییش، در خیابان مورد سوء قصد قرار می گیرد و یکسال بعد مشخص می شود که پدرخودش مرتکب قتل شده بوده. همچنین در تاریخ 10 مارس همان سال، یک خانم

فعالِ حقوقِ شهروندی، در خانه ی خود، توسط پسر یک افسر پلیس خفه شد. این خانم چندین بار به پلیس مراجعه کرده، گزارش داده بود که از سوی فرد خاصی مورد تهدید قرار گرفته است، ولی پلیس موضوع را جدی نگرفته بود.

البته در ترکیه افراد مشهور و محبوبی وجود دارند که علیرغم آنکه همجنس گرایی شان بر همه روشن است، کسی به این فکر نمی افتد که به آنها آسیبی برساند، مگر افراد مذهبی متعصب.

نمونه ی این افراد دو هنرمند بسیار مشهورند: اولی "زکی مورن" که در 64 سالگی درگذشت و هرگز همجنسگراییش را علنی نکرد؛ و دومی "بولنت ارسوی" که در سال 1980 در لندن تغییر جنسیت داد و 8 سال اجازه ی بازگشت به ترکیه را نداشت. او نیز نام مردانه ی خود را هرگز تغییر نداد. هر دوی اینها از محبوبیت بسیاری در میان مردم برخوردار بودند. خانم "آتش" در این باره می گوید: ما در جوامع اسلامی شاهد تضاد یا پارادُکسی هستیم که خاص این جوامع است. مردم از سوئی هنرمندانِ همجنسگرای خود را ستایش می کنند، و از سوی دیگر قادرند همجنسگرایان را در خیابان مورد حمله و خشونت قرار دهند. در حالیکه در جوامع غربی، امروزه شاهدیم که یک همجنسگرا، حتی در مقام شهردار پایتخت قرار می گیرد و در سطح جامعه نیز همجنس گرایان می توانند به صورت قانونی با یکدیگر پیوند ببندند، و یا در کشوری کاتولیک مانند اسپانیا، نه تنها دو همجنسگرا می توانند ازدواج کنند، بلکه از نظر قضائی دارای همان حقوقی هستند که یک زوجِ دگر جنس گرا از آن برخوردارند.

گر چه در قانون اساسی آلمان ممنوعیت تبعیض بر همجنسگرایان هنوز درج نشده است، برای بسیاری از همجنسگرایانِ کشورهای اسلامی، آلمان و ممالکِ اروپایی رویائی زیبا ست و چنانچه می توانستند از امکانات غرب در کشورهای خود برخوردار باشند، هرگز خانواده و وطن خود را ترک نمی کردند و به غرب نمی آمدند.

هنگامی که در غرب از عشق بین دو همجنس صحبت می شود، در حقیقت منظور جهت گیریِ جنسیِ فرد است. همجنسگرایی به نوعی، هویتِ جنسیِ فرد است؛ فردی که نوعِ گرایش جنسی اش، او را از دوجنسگرایی و "ترانس سکسوالیته" تفکیک و مجزا می کند. اصطلاح همجنسگرایی در اروپا نسبتاً جدید است و تازه در اواسط قرن 19 در اروپا و امریکای شمالی رایج شده است.

در کشورهای اسلامی به عکس، همجنسگرایی نه تنها بخشی از هویت فرد نیست، بلکه رفتار جنسی ایست که مورد قضاوت جامعه و فرهنگ مذهبی جامعه قرار می گیرد و نفی می شود. این رفتار، تخطی از طبیعت انسان و تخطی از پذیرش رُلهای اجتماعی قلمداد می شود و از جانب جامعه بشدت تقبیح می گردد. در زبان عربی هنوز هم معادلی برای واژه ی همجنسگرایی وجود ندارد.

تنها در ممالک اسلامی نیست که همجنسگرایان مورد تحقیر و ضرب و شتم قرار می گیرند. در برخی شهرهای اروپایی نیز مانند "برلین"، ایشان هدف خشونت جوانان مسلمان هستند.

این جوانان از یکطرف از مردانگی خویش دفاع می کنند، و از طرف دیگر مقاومت خود را در برابر ارزشهای غرب به نمایش می گذارند. استفاده از اصطلاح "اُبنه ای" به منظور تحقیر همجنسگرایان، در بین این جوانان رایج است. بسیاری از جوانان مسلمان تصور می کنند که همجنسگرایی یک بیماریِ جوامع غربی است و میان مسلمانان وجود ندارد؛ در حالیکه آمار نشان میدهد که هر روزه تعداد همجنسگرایان در جوامع اسلامی بیشتر شده و عده ی کثیری از ایشان، از طریق اینترنت، برای خود شریک جنسی جستجو می کنند.

در کشور آلمان هم بسیاری از مسلمانان فکر می کنند که همجنسگرایان بیماران جنسی هستند که همه ی روشها از جمله سکس با هم جنس را برای ارضاء جنسی امتحان می کنند. مسلمانان تند رو در سایت اینترنتی به نام (ufuq.de) نوشته اند: همجنسگرایان جانیانی هستند که به دلیل رفتار جنسی غیر طبیعی خود، دچار بیماری خطرناک پوستی شده اند. این سایت جوانان را به طریق غیر مستقیم بر علیه همجنسگرایان می شورانند.

نیز در همین سایت اینترنتی می خوانیم: حتی محمد، پیغمبر اسلام، در احادیث تاکید کرده است که همجنسگرایان را میتوان کُشت. برادران مسلمان باید به خاطر داشته باشند که به یک همجنس گرا نباید دست بدهند، زیرا کسی نمی داند چه باکتریهایی در دست آنها موجود است. با نوشتن چنین مطالبی در این وب-سایت، در حقیقت اسلام و یا جامعه شناسان مسلمان، یک چیز را می خواهند روشن و ثابت کنند و آن اینکه، "هموفوبی" تنها یک عکس العمل بدون اندیشه و سریع نیست، بلکه یک جهان بینی است.

خانم "سیران آتش" می نویسد: جوامع غربی مانند آلمان، از یک سودر

برابر شهردار شدنِ یک همجنس گرا تفاهم نشان می دهند، و از سوی دیگرخشونتی را که هر روزه از سوی جوانان تُرک و عرب به همجنسگرایان اعمال می شود نادیده می گیرند. غرض از این گفته آن نیست که این جوانان از سوی جامعه طرد شوند؛ بلکه باید در جهت جذب آنان تلاش شود. آنانی باید در جامعه منزوی گردند که خشونت و نفرت را تبلیغ می کنند و جنگ با غرب را جنگی مقدس جلوه می دهند.

Der Islam braucht eine sexuelle Revolution – 1

Seyran Ates – 2

Homosexualität – Der Zwang zum Doppelleben – 3

خلاصه فصل آخر

برگردان : مژده نورزاد

یک انقلاب جنسی برای اسلام

ویلیام رایش در سال 1945 در کتاب انقلاب جنسی می نویسد که انسانها ازدواج می کنند که با هم رابطه جنسی داشته باشند. چیزی که در سال 1945 برای کشورهای غربی صادق بوده، در مورد زندگی مسلمانان جوان امروز تغییر آنچنانی نکرده است. امروزه جوانان مسلمان ازدواج می کنند تا اجازه رابطه جنسی داشته باشند. برای اینکه "دنیای اسلامی" یک راه حل برای مسائلی که از سرکوب جنسی ناشی می شوند پیدا کند وارد بحث انقلاب جنسی در اسلام می شوم و می پرسم چگونه مسلمانان می توانند خودشان را از بند این تصورات اخلاقی پاسداران مذهب فئاتیک رها کنند وبا درنظر گرفتن سنت و فرهنگ، خودشان را به لحاظ جنسی آزاد کنند؟

در غرب یک فرم خاص از خجالت و حساسیت در امور جنسی از میان برداشته شده و رابطه جنسی به طور رادیکال تغییرکرده است. این تغییرات بر پیشرفت کل جامعه اثر می گذارد. در مقابل، در جوامع مسلمان در بسیاری از بخش ها جداسازی جنسیتی و همراه با آن سکسوالیزه کردن زندگی اجتماعی، سکون و عدم پیشرفت را به دنبال دارد.

در کشورهای که زنان اجازه ندارند بدون چادر و پوشش اسلامی خانه را ترک کنند، زن از دور قابل تشخیص است ولی خودش به عنوان یک فرد دیده نمی شود.

پوشاندن زن پرچم ملی اسلامیت هاست. برای آنها مذهب و سیاست جدانشدنی و غیرقابل تفکیک و به هم وابسته است. هدف ایدئولوژی سیاسی آنها اسلامی کردن تمام دنیاست و برای آنها تساوی حقوقی زن و مرد کاری نامعقول و ناپسند است. آنها چون عقب گرا هستند جلو پیشرفت را می گیرند و از طریق خشونت و ایجاد ترس و ارعاب موفق به این کار می شوند. در امارات متحده عربی خانمی که مشاور زناشوئی است در کتابی خیلی صریح در مورد نیازهای جنسی زنان صحبت می کند و با وجود اینکه استناد به قرآن می کند تهدید به مرگ می شود.

عدم پیشرفت در کشورهای اسلامی در زمینه اقتصاد و تحقیقات بسیار به چشم می خورد و فقر تنها علت عقب ماندگی آنها نیست، یکی از علل آن جداسازی جنسیتی است که موجب بی استفاده ماندن توانائی های زنان می شود. عربستان مجبور شده در این زمینه فکر کند، چون زندگی پس از تمام شدن نفت هم ادامه دارد، به همین خاطر دانشگاهی درست کردند که در آن جداسازی جنسیتی وجود ندارد. بهترین محققان بدون توجه به جنسیت دعوت به کار می شوند ولی این یک استثناء در دنیای اسلامی است.

برای تکامل و ترقی واقعی در جهت مدرنیته و دموکراسی و تساوی حقوق زن و مرد باید سیاستمداران مسلمان و رهبران مذهبی بفهمند که سیاست و مذهب باید جدا باشد و زنان به انسانهای طبقه دوم و برده مردان تنزل نکنند. این در صورتی انجام پذیر است که آنها بیانیه حقوق بشر مخصوصی را امضاء کنند که بر اساس سیستم حقوقی اسلامی است.

جوانان اجازه تحصیل در کشورهای اسلامی را دارند به این شرط که قرآن به عنوان قانون شناخته شود و به نظم جامعه انتقادی نگردد. به این شکل روح آکادمیک آزاد به وجود نمی آید. در بعضی از کشورهای اسلامی متعصب و سختگیر تحصیل زنان در دانشگاه آزاد است. یکی از علت هایش به خاطر آپارتاید جنسی در بخش های مختلف است. به عنوان مثال در امارات متحده عربی پزشک زن لازم است، چون مردان اجازه ندارند به زنان دست بزنند و آنها را معاینه کنند.

در امارات متحده آگاهی از مسائل جنسی تازه از کلاس نهم آغاز می شود، به این شکل که از کتاب بیولوژی صفحات مربوط به مسئله جنسی حذف می شود، بعد این صفحات جداگانه از طرف معلم بین شاگردان پخش و در آخر ساعت دوباره جمع آوری میشود.

با وجود همه این مسائل دنیای اسلامی راهی را می رود که در غرب

اتفاق افتاده، هرچند محافظه کارها و بنیادگرایان خوششان نیاید. تعداد مسلمانی که مدرنیزه شدن اسلام را می خواهند در حال افزایش است. به عنوان مثال می توان از اعتراضات اخیر ایران نام برد. ارزشهای همگانی و عمومی مانند آزادی، تساوی حقوق زن و مرد، دموکراسی و تولرانس و آزادی مذهبی به تغییر نظم اجتماعی کمک می کنند. این ارزش ها هم مختص برای غرب نیستند، در زندگی مسلمانان هم جا دارند.

کارهایی در جوامع اسلامی در حال انجام است که مسیر درستی را نشان می دهد. از طریق اینترنت و رسانه ها همه با غرب در ارتباط هستند، متوجه می شوند که سوادآموزی برای پیشرفت جامعه مهم است، کنترل جمعیت ضروری است و مذهب باید موضوع خصوصی باشد. پارتی های مخفیانه، نافرمانی های مدنی و بدحجابی از طرف زنان جوان در ایران، همه اینها نشان میدهند که نسلی در حال رشد است که به نظم این کشورهای اسلامی بها نمی دهد.

به نظر من در درازمدت ممکن خواهد بود که در اسلام رفرم ایجاد کرد. از آنجایی که کسی جدی به این فکر نمی کند اسلام را از بین ببرد، ما انتخاب دیگری به جز رفرم در اسلام نداریم.

عده ای از کسانی که من برای نوشتن کتابم با آنها مصاحبه کرده ام معتقدند که هر چه زودتر آگاهی دادن راجع به جنسیت و سکسوالیته در پیشبرد انقلاب جنسی کمک می کند و از این طریق رابطه بین دو جنس بهتر و عادی میشود. عده دیگری از مصاحبه شونده ها می خواهند که در این مورد بیشتر صحبت شود. ازگی طبیعی دان ترک می گوید که رفرم در اسلام باید در مورد حقوق انسان ها باشد، زن باید به عنوان انسان دیده شود و شأن انسانی و حق آزادیش به رسمیت شناخته شود، پس از آن آزادی های جنسی اتوماتیک خواهند آمد.

به نظر من قوه محرکه برای تغییر و انقلاب جنسی بایستی از خود مسلمانان و از جامعه مسلمان باشد. هم در تک تک کشورهای اسلامی و هم در گروه های مسلمان در کشورهای غربی. غرب هم باید مسلمانان مترقی را در مبارزه شان برای آزادی و علیه سیستم مذهبی عقب مانده حمایت کند. راجع به مقوله سکسوالیته و آزادی زنان سیاست غرب خودش را کنار کشیده در حالی که پروسه دموکراتیزه کردن دنیای اسلامی را با جنگ در افغانستان و عراق به پیش می برد. هیچ سیاستمدار غربی در مورد رابطه جنسی که به بسیاری از زنان و دختران مسلمان تحمیل می شود اظهار نظر نمی کند.

مسلمانانی که در غرب زندگی می کنند امکان بیشتری دارند تا برای یک انقلاب جنسی مبارزه کنند و به دلیل زندگی در یک جامعه باز و لیبرال شانس اینکه یک جنبش لیبرال و سکولارمسلمانان بوجود بیاورد بیشتر است. در کشورهای اسلامی جنبش های رفرمیستی به طور اتوماتیک دولت و پاسداران مذهب را دشمن خود می کنند و این مسئله میتواند با خطر مرگ برای آنها همراه باشد. وظیفه مسلمانان مقیم کشورهای غربی این است که برای آزادی جنسی پیشقدم شوند و زنان را در کشورهای اسلامی حمایت کنند.

غربی ها به جای حمایت از جنبش های دمکراسی طلبانه، به علت درک غلط از تولرانس ازبنیادگراها حمایت می کنند. موسسه انتشاراتی مذاهب جهان فرانکفورت بدون یک نقد جدی کتاب احکام النساء (نقل قولهایی از قرآن و محمد) را انتشار می دهد. این کتاب به نقل از زود دویچه سیتونگ یک سند مهم توهین به زنان مسلمان است. این موسسات انتشاراتی باید کار نویسندگان منتقد را چاپ کنند که در کشورخودشان مجبور به سکوت می شوند.

من در جواب این سوال که چرا زنانی مثل من هنوز مسلمان هستند میگویم که من به خدا اعتقاد دارم و نه به مذهب، مذاهب به وسیله مردان درست شده درحالی که اعتقاد به خدا فردی است. خدا به ما کمک می کند که دنیا را تغییر دهیم، به ما عقل داده و ما باید این شهامت را داشته باشیم که از عقلمان استفاده کنیم. با این امید که همه مسلمانان جسارت پیدا کنند از عقل وشعورشان استفاده کنند.